

نام کتاب: ارشاد القاری

مؤلف متن: مصطفی بن ابراهیم قاری محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۲۵۷ ق نوع خط نسخ و نستعلیق تعداد سطر ۱۶

جزء کتب تجوید زبان عربی عدد اوراق ۳۹

طول ۲۱/۷ عرض ۱۳ شماره عمومی ۲۵۰۶۸

وقف / خریداری: محمد تقی ... تاریخ وقف / خریداری: ۱۳۷۷/۷/...

ملاحظات: مصدر است به نسخهٔ چاپی «سراج المتهجدین» بود و تفکیک شد

[illegible]

سالش بخدا خواسته پنجاه اگر بجد رسد — یکباره پاره پاره کی از او برمیارد نام
در شصت ساله واجب نیز است بوصفش — گویا که رفتنش ضرورت است اهتمام
هفتاد ساله و زن نشود آن الفار و جر — بر جان عمر خویش شود بر فنا عاقم
سالی منتعی که بود مرد بود زن — بهتر از او لکانه نبود که گفتیم والسلام

[illegible]

هذا کتاب شرح التجرید

وبه بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

ای فاتحهٔ مصحف حمدت توحید ۞ وی نقطهٔ از کتاب مجدت خورشید
افلاک ز دفتر جلالت ورقیست ۞ از جملهٔ آیت قرآن مجید

بندگی و ستایش متواتر شکر و سپاس متکاثر شایستهٔ معبودیست
که عادتش احسان و غفران است و عبادتش موجب سرافرازی این
جهان و رسیدن بنعیم جاودان آن و حمد بی حد و ثنای بیعدد
لایق کریم مجید رحیمی است که از غایت مکرمت و نهایت مرحمت
مرحمت به بندگان ضعیفان و لقد کرمنا بنی آدم خطاب فرمود
و جهت هدایت و نجات ایشان ارسال رسل و انزال کتب نمود و از
میان رسل حضرت رحمة للعالمین و شفیع المذنبین را برداشت که ولسوف
یعطیک ربک فترضی و از میان کتب قرآن عظیم و فرقان کریم را
برافراشت که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا
من خشیة الله صد هزاران صلة صلوات نامیات و تحف تحیات
زاکیات بر سید رسل مأمور بامر قل مخاطب بخطاب مستطاب و ما ینطق
عن

٢

عن الهوی موصوف بکلام معجز نظام ان هو الا وحی یوحی محمد
مصطفی و بر سید اوصیا و اکرم اصفیا تاجدار هل اتی سزاوار تشریف
لا فتی مکرم بکرامت الا المودة فی القربی امیر المؤمنین و امام المتقین
علی مرتضی و بر آل نامدار و عترت عالیمقدار آن که هر یک در دریای حلم
و جوهر کان علم و خاصان بارگاه احدیت و مقربان بارگاه صمدیت اند صلوات الله
علیهم اجمعین باد و حضرت ملک متعال بادشاه لا یزال در تعظیم
و تکریم ایشان فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و ایضا در تطهیر و تقدیس ایشان میفرماید که انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بنابر دلیل
تعظیم و تکریم این دو آیهٔ مبارکه ایشان بر همهٔ عالمیان و جمیع جهانیان
سرافراز و ممتاز رحمت خدا بالحق احمد مختار و حیدر کرار و اولاد
اطهار و فرزندان ایمه بزرگوار که چهرهٔ عیبهای ما عاجزان را
در نقاب حجاب ستاریت مخفی دار و نامهٔ اعمال ما عاصیان را بآب رحمت شسته
شوی ده و خرمن گناهان ما درمانده گان را ببرق مرحمت و شعلهٔ مغفرت
سوخته گردان و تحفهٔ طاعات و عبادات ناقص ما ضعیفان را باعطاف

بالطاف اعطاف مقبول نظر مکرمت بیارد رنج این بر کثیر المتقصیر را
در جمیع در جمیع این کتاب باستطاعت ضایع مگردان و مقبول نظر خیر اثر
خاص و عام گردان و توفیق بر اتمام این رساله حال گردان زیرا که
تویی یار درماندگان و فریادرس بیچارگان یاری از تو خواهیم که از یاری در
غانی و مدد از تو جوییم که مدد بر وجه کمال میتوانی الهی بحق اسماء
اعظمت که الله و رحمن و رحیم است که فردا از شفاعت معصومان محروم
مگردان یا اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین التجب بحق محمد و آله الطاهرین
و آله الطاهرین اما بعد چنین گوید فقیر حقیر کثیر التقصیر المذنب المحتاج
الی عفو ربه الباری ابن ابراهیم مصطفی القاری که بر ذکر ارباب دین
و اصحاب یقین و روشن است که بعد از معرفة الله افضل طاعات و اکمل
عبادات نماز است و آن صحیح نیست الا بخواندن قرآن و آن درست نیست
الا به شناختن مخارج و رعایت صفات مقرره و پیروی قواعد معینه لغت
عرب و این دلیل داعی با قلت بضاعت و عدم استطاعت ذکر جمیع
ضروریات قرائت عاصم از روایت حفص و بکر و آداب کتابت قرآن
و طریقه رسم الخط و حک و اصلاح آن و رموز سجاوندی از اول
قرآن تا آخر

قرآن تا آخر قرآن و آنچه لازمه هر باب است در آن باب مذکور ساخت
و ترتیب قواعد قرائت را بر وجه کمال بنوعی نمود که این کتاب پیش هر کسی که
باشد در قرائت عاصم از جمیع جهات در دانستن قواعد قرائت
و صحت تلاوت و حک و اصلاح در وقت مقابله قرآن و تصحیح آن
از جمیع کتب قرائت مستغنی خواهد بود لهذا این کتاب را مسمی بارشاد
القاری گردانید و مرتب ساخت بر مقدمه و پنج باب و خاتمه والله الموفق
المسدد و منه الهدایة و الارشاد مقدمه در بیان فضیلت تلاوت قرآن
و آداب تعلیم و بیان آنچه بحسب شرع و طریقه قراء در صحت قرائت
معتبر است بدانکه در حدیث صحیح از حضرت پیغمبر صلی الله علیه منقول است
که اهل القرآن اهل الله و خاصته یعنی اهل قرآن اهل خدا اند و خاصان وی اند
و نیز فرموده که اشرف امتی حملة القرآن یعنی اشرف و گرامی ترین امت من
کسانی اند که بخوانند قرآن را و عمل کنند بآنچه در قرآن است و نیز فرموده
که خیرکم من تعلم القرآن و علمه یعنی بهترین شما کسی است که تعلیم بگیرد
قرآن را و کسی که تعلیم بدهد قرآن را و نیز فرموده که القرآن حبل الله المتین
طرفه بید الله و طرفه بایدیکم فتمسکوا به یعنی قرآن ریسمان ثابت

حکم یک سر او بدست شماست و سر دیگر بدست رحمت الهی است پس دست در او
زنید که سبب نجات شما میگردد و عن الحسین بن علی علیهما السلام
قال من قرأ آیة من کتاب الله عز و جل فی صلوته قائما یکتب له
بکل حرف مائة حسنة فان قرأها فی غیر صلوة کتب الله
بکل حرف عشر حسنات وان استمع القرآن کتب الله له
بکل حرف حسنة وان ختم القرآن لیلا صلت علیه الملائکة
حتی یصبح وان ختمه نهارا صلت علیه الحفظة حتی یمسی
وکانت له دعوة مجابة وکان خیرا له مما بین السماء الی الارض
الحدیث یعنی در حدیث صحیح از محمد بن یعقوب کلینی از حضرت امام
حسین علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود کسی که بخواند یک آیه از قرآن
در نماز ایستاده بنویسد از برای او بهر حرفی صد حسنه و ختم قرآن در شب کند
صلوات فرستند بر آن کس ملائکه بر او تا صبح یعنی طلب مغفرت کنند از
خدای تعالی از برای او تا روز و اگر ختم قرآن در روز کند صلوات فرستند بر او
حفظه تا شب یعنی ملائکه که حفظه اند مرزش خواهند تا شب و هر دعا که کند مستجاب
شود و ثواب تلاوت قرآن بهتر باشد از برای او از آنچه در میان آسمان و زمین هاست

تا آخر حدیث

تا آخر حدیث و عن موسی بن جعفر علیهما السلام قال یا حفص
من مات من اولیائنا وشیعتنا ولم یحسن القرآن علّم فی قبره
لیرفع الله به من درجته فان درجات الجنة علی قدر آیات القرآن
یقال له اقرأ وارق فیقرء ثم یرقی الحدیث یعنی حضرت موسی بن جعفر
علیهما السلام فرمودند که ای حفص هر گاه کسی از دوستان و شیعیان
ما بمیرد و قرآن را خوب تعلیم نکرده باشد حضرت باری تعالی امر کند که در قبر
تعلیم قرآن با او بکنند تا بسبب قرآن بلند کند خدای تعالی درجه او را
پس بدرستیکه درجات بهشت بقدر آیات قرآن است چون داخل بهشت شود بگویند
مر او را که قرآن بخوان و بالا رو پس قرآن بخواند و درجه درجه بالا رود
تا در مکان خود قرار گیرد چون حدیث طولانی بود محل حاجت را ذکر کرد
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للمؤمن ان لا یموت حتی
یتعلم القرآن وان یکون فی تعلیمه یعنی حضرت ابی عبد الله
علیه السلام فرمود که سزاوار است مر مؤمن که پیش از فوت
قرآن را یاد بگیرد یا دگیرد یا در تعلیم گرفتن باشد که فوت شود
عن ابی عبد الله علیه السلام قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه

البيت الذي يقرأ فيه القرآن ويذكر الله عز وجل فيه تكثر بركته
وتحضره الملائكة وتهجره الشياطين ويضيء لأهل السماء كما تضيء
الكواكب لأهل الأرض وان البيت الذي لا يقرأ فيه القرآن ولا يذكر
الله عز وجل فيه تقل بركته وتهجره الملائكة وتحضره الشياطين
يعني حضرت ابي عبد الله از حضرت امير المؤمنين عليهما السلام
نقل ميكند كه آنحضرت فرمود كه هر خانه كه خوانده شود در وى قرآن وذكر
الهى كرده شود در وى بسيار شود بركت او وحاضر ميشوند در او ملائكه
ودور ميكنند از او شياطين را وروشنى ميدهد آن خانه اهل آسمانها را چنانكه
روشنى ميدهند ستارها اهل زمين را وآن خانه كه قرآن در او خوانده نشود
وذكر الهى در او كرده نشود كم ميشود بركت او وملائكه در او حاضر نميشوند
وشياطين در او داخل ميشوند وعن ابي عبد الله عليه السلام قال يجيء
يا بن آدم المؤمن للحساب فيتقدم القرآن امامه في احسن صورة
فيقول يا رب انا القرآن وهذا عبدك المؤمن قد كان يتعب
نفسه بتلاوتي ويطيل ليله بترتيلي وتفيض عيناه اذا
تهجد فأرضه كما ارضاني قال فيقول العزيز الجبار عبدي
ابسط بيمينك

ابسط بيمينك فيملأها من رضوان الله العزيز الجبار
ويملأ شماله من رحمة الله ثم يقال هذه الجنة مباحة لك فاقرأ
واصعد درجة الحديث يعني حضرت ابي عبد الله عليه السلام
كه ميخواند فرداى قيامت فرزند آدم مؤمن از براى حساب پس مقدم
ميشود بر او قرآن به نيكوترين صورتى بدرگاه الهى عرض ميكند
اى پروردگار من منم قرآن واين بنده مؤمن تو است كه بتعب ومشقت
انداخت نفس خود را در تلاوت من وبيدار كشانيده است شب خود را
در خواندن من وريخته است آب از چشم خود در حال عبادت پس خداوند
راضى شو از او چنانكه مرا از خود راضى كرده حضرت بارى تعالى
گويد اى بنده من بجانب راست خود نظر كن چه نعمتها از روح وراحت
در بهشت از براى تو آماده كرده ام وبدست چپ خود نگاه كن چه نعمت
ورحمت از براى تو كرامت كرده ام در بهشت واين نعمتها همه از براى
تست بخوان قرآن ودرجه بالا برو او قرآن خوانده درجه درجه بالا رود
وهر جا قرآن تمام شود جاى او آنجا قرار گيرد وعن ابي عبد الله عليه السلام
قال من قرأ القرآن في المصحف متع ببصره وخفف على والديه وان

یعنی حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که کسی که قرآن بخواند از روی
مصحف بسبب دیدن او نور چشم میشود و تخفیف عذاب پدر و مادر او میکنند اگرچه
کافر باشند و این احادیث که مذکور شد از کتاب کلینی و کتب معتبرهٔ حدیث
نقل شد و جهت تطویل کلام سند او را ذکر نکرد بدانکه اداب تعلیم آنست
که چون قرآن بافصح لغات نازل شده که آن لغت عربیت پس واجب باشد در
تلاوت و قرائت پیروی لغت عرب نمودن و هر حرفی را از مخرج خود اخراج
کردن و رعایت اعراب تشدید و مد واجب نمودن و اگر خود نتوانند که اداب
صحت قرائت بجا آورد بخدمت یکی از استادان صاحب سلیقه رفته قرآن را
موافق لغت عرب و قواعد قرا تعلیم کرد تا در تلاوت و قرائت ماجور و مثاب
باشد و اگر زیاده بر واجب مثل تفخیم و ترقیق و اظهار و اخفا و صفات مقرره
مثل همس و جهر و استعلا و غیر آنکه از مستحبات است چنانکه در کتب قرائت مذکور است
رعایت کند سبب زیادتی اجر و ثواب خواهد بود و تالیف این کتاب در سنه هزار
هفتاد و هشت در عتبات عالیات واقع گردید ابتدا در روضهٔ متبرکهٔ عرش
درجهٔ امام المتقین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع و اختتام در آستانهٔ مقدسه
منورهٔ حضرت امام حسین ع واقع شد در روضهٔ مقدسهٔ خامس آل عبا با تمام

رسید

رسید بنابران مبتنی بر پنج باب گردانید و بنام نامی و اسم گرامی عالیحضرت
رفیع منزلت قدسی طینت ملکی خصلت اصل شجرهٔ طیبهٔ الشامخ و نبوت
علی دیدهٔ مردمی و آدمیت مرجع حقایق الم فایق فی اصول الدین فیاض
نعم الهدایة علی المسترشدین منبع زلال افضال دانش و بینش
مطلع انوار کمالات آفرینش مرکز دایرهٔ زهد و تقوی و ایقان
سالک مسالک ملت و ایمان مستجمع کمالات صوری و معنوی
مسترشد بسعادات دنیوی و اخروی زبدهٔ اصحاب الفضل و الکمال
ندوهٔ ارباب عز و الجلال کشف حقایق التنزیل مفتاح اسرار دقایق
التاویل اعظم علماء دین مبین اعلم فقهاء متاخرین سلطان
المحققین برهان المدققین الذی قصر عن ادراک مراتب الجلیة
و مناقب السنیة لسان الانام و عجز عن تحریر اوصافه البهیة
بیان القلم المؤید من عند الله الملک الربانی مجتهد الزمانی
آخوند مولانا محمد باقر خراسانی صانه الله تعالی من حوادثات الزمانی
امید که لیلا و نهارا از اصناف علوم غیبی و اسرار مخزون لاریبی بهره مند
گشته دایم تا زمان قایم نفس نفیسش آراستهٔ النظر الکبر و خاطر شریفش منور

بانوار نامتناهی وضمیر منیرش بالهامات ربانی قرین و مخ وجود باجودش
از گرفتاریهای جسمانی والمهای روحانی بعصمت ایزدی وصیانت لم یزلی محفوظ
و محروس بالنبی محمد واله الاطهار کلا ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لا
هم یحزنون گردانید چون این دعاگو مدت پنج سال در خدمت کثیر البرکت
آن ملجاء و ملاذ اهل ایمان بسر برده دو سال در مکه معظمه و سه سال در دار السلطنه
اصفهان و در این مدت حدیث در حضور آن رئیس المحدثین مقابله نموده
و مسائل از آن عالم بعلم دین شنیده و حق استادی و نعمت و مهربانی بر این بنده داشته
بنابر آن بخاطر فاتر رسید که این کتاب را باسم مبارک آن قدوه علمای مجتهد الزمانی
کند که تا آمد و رفت لیل و نهار و حرکت فلک و گردش روزگار باشد و مؤمنان
از این کتاب منتفع شوند ثواب آن بروح فرخنده آثار آن بزرگ دین رهنمای
اهل یقین عاید گردد امید که همیشه بعجت بلا و امن تن بر مسند افاده
و استفاده متقرر و متمکن بوده دایم تا زمان قایم شیعیان و کافه اهل ایمان از علم دین
مبین آن مادر اهل یقین و فرزندان عالیمقام ایشان بهره مند و مستفید گردند
بحق الحق والنبی المطلق در اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده چه گوید و چه نویسد که
نه زبان را طاقت بیان و نه قلم را قدرت شرح آن ذره را چه طاقت بیان
ضیاء و

ضیاء و روشنی آفتاب عالمتاب و قطره را چه قدرت اظهار کثرت و عظمت
دریای علم و حلم اکتفا بآیه کریمه نموده فتبارک الله احسن الخالقین و قبل از این
در حین مجاورت مکه معظمه زادها الله شرفا وتعظیما در سنه هزار و شصت
و هفت رساله تحفة القراء در حرمین الشریفین در قرائت عاصم تألیف نموده بود
ابتدا در حرم الله و اختتام در حرم حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله وسلم
واقع شده بود و بعد از مجاورت مکه معظمه و زیارت مدینه معظمه مشرفه
مراجعت بایران در دار السلطنه اصفهان آن رساله را بنظر خیر اثر رهنمای اهل
اسلام ایمان و مرجع اهل عرفان قدوه علمای مجتهد الزمان اعنی آخوند مختار
ایه دام ظله العالی و افاضته الی یوم الدین بحق محمد و آله الطیبین در آورده که آنچه لازمه
شرع انور و طریقه ائمه اطهر است در باب قراءة تحریر فرمائید تا در این رساله
درج کرده بسبب آن مزین و مطمئن نظر و قلوب خواص و عام گردد پس حسب الالتماس
این فقیر حقیر آن مخدوم الانام مقتدای خواص و عام ملاحظه آن رساله نموده
فقرات بابرکات از نتایج افکار ابکار آن فرخنده آثار بجود خود مرقوم قلم
میمنت شیم فرموده بودند اینست آنچه در شرع معتبر است در قراءة قرآن
آنچه واجب است مراعات آن اکثر علما مراعات اعراب حتی تشدید بعد از

مشهور بین العلماء و از انجمله انجم مراعات آنست لازم است مد متصل
که نگردند نه منفصل و از انجمله است اخراج حروف از مخارج منقول
بتواتر پس صاد که مخرج آن از اول حافه لسان است و ما یلی آن از
اضراس اگر عمداً اخراج شود از مخرج ظاء که مابین طرف لسان و طرف
ادنی از ثنایات قرائت باطل خواهد بود و ظاهر اصحاب آنست که
مراعات صفات مقرره در عربیه چون جهر و همس و استعلا و اطباق
و نظایر آن شرعاً واجب نیست بلکه از جمله مستحسنات است و وقف و عدم
وقف ما دامی که محافظه بر نظم قرآن حاصل باشد واجب یا قبیح نیست
بمعنی شرعی و آنچه قرا آنرا واجب یا قبیح گفته اند معنی شرعی قصد نکرده اند
چنانچه تصریح بآن از محققان ایشان منقول است پس وقوف در مواضع
وقف چون وقف بر تام پس حسن پس جایز بتفصیلی که مقرر است
نزد قرا از قبول مستحسنات است انتهی کلامه اعلی الله مقامه در این
سرگشته بادیه سرگردانی و گم گشته وادی نادانی چون فقرات با برکات را
در رساله مسمی بتحفة القراء ذکر کرده بود در این کتاب که مسمی بارشاد
القاریست جهت تیمن و تبرک نیز ذکر کرد و چون عبارات آن بزرگ دین

و راهنمای راه یقین

٨

و راهنمای راه یقین از اول تا وسط دلالت بر واجبات دارد و از وسط تا آخر
دلالت بر مستحسنات بنا بر این فقیر حقیر اقتدا بآن مقتدا و پیروی بآن هادی
راه نما نموده دو باب اول را یکی در واجبات و دیگری در مستحسنات قرائت که بر
تا امروز که این اهم تصنیف در قرائت شده کی واجبات جدا و مستحسنات جدا
و بنای این کتاب بر پنج باب است و چون کتب و عبارات بتفصیل و تطویل ذکر شده
و کم باشد که همه کس را کتابت و ضبط آن ممکن نباشد و هر کس را نوشتن تمام کتاب
مقدور نباشد و داعی ترتیب ابواب این کتاب را بعنوانی نموده که باب اول را که خواهند
بتنهایی بی غیر میسر الحال کرد اما در باب اول که یکی در واجبات و دیگری در مستحسنات
قرائت مذکور است لابد این دو باب را با هم بیرون باید نوشت اگرچه این کتاب
که مسمی بارشاد القاریست همه کس را ناچار است از تمام نوشتن این کتاب و شاید
که بعضی را بسبب کثرت علایق و عوایق و بعضی شغلهای دنیوی و اخروی
تمام کتاب میسر نباشد اما در باب اول که در واجبات و مستحسنات قرائت است با هم بیرون
نویسند که آنچه ضروریات و اهم قرائت است در این دو باب مذکور است و عملی
بآن جهت نجات عقبی و رسیدن برسیدن درجات عالیات است و باب دیگر هر کدام که احتیاج
و ضرورت بیشتر باشد بیرون نویسند انشاء الله که بهمه کتاب نوشتن موفق گردند

و هر که ازین کتاب منتفع گردد مؤلف را بدعای خیر یاد آورد و از اهل شفاعت
در رحمت کرد بحق محمد و آله و پیش از شروع در ابواب استدعا و التماس این فقیر حقیر
ذلیل مذنب کثیر التقصیر از علمای عامل و قرّاء کامل که باطن خود را بنور معرفت و ظاهر
خود را بحلیهٔ طاعت منوّر و مزیّن کرده‌اند و لیلاً و نهاراً سرّاً و جهاراً در بندگی
و رضای الله بسر برده‌اند آنست که هرگاه سهوی در تجوید یا غلطی در قواعد قراءة یا ترکی
در روایت عاصم یا اختلافی در رسم الخط که از طریقهٔ شرع بیرون باشد یا اهتمامی در
رموز سجاوندی واقع شده باشد بنظر خیر اثر ایشان در آید بنا بر آنکه اصلاح کار
مؤمنان و رعایت خاطر ایشان نزد اهل عرفان از اعظم ارکان ایمان است و بر قبایح
پرده پوشند و بر فضایح خموشند از باب صلحین و متقیان اند در حک و اصلاح کوشند
و بذیل عفو عیب الله پوشند و اجر از حضرت واهب العطایا یابند اِنَّ اللّٰهَ
لَا یُضِیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ و فهرست ابواب این کتاب بر این پنج است باب اول
در بیان واجبات قراءت باب دوم در بیان مستحسنات قراءة باب سیم در بیان
اختلافات حفص و بکر که راویان عاصم اند باب چهارم در بیان رسم الخط
و توضیح کلمات مشکل قرآن و طریقهٔ حک و اصلاح آن از اول قرآن تا آخر قرآن
سوره بسوره مکتوب میگردد باب پنجم در بیان رموز سجاوندی و آنچه لازمهٔ آنست

از انتهای سوره

از انتهای سوره و اختلاف جزو و نصف جزو و حزب و وقف لازم و سجدات
و جیب نوشتنی است و غیر آن از اول قرآن تا آخر قرآن سوره بسوره مذکور
میگردد **باب اول** در بیان واجبات قراءت و آن مشتمل بر پنج فصل است
فصل اول در بیان مخارج حروف و لوازم آن بدانکه از جمله واجبات است
که مخارج حروف را بدانند و پیش از دانستن مخارج معرفت اقسام دندان‌ها از جمله
لوازم است و آن بر چهار قسم است **اول** ثنایا که جمع ثنیه است و آن چهار دندانست
از پیش دو از بالا و دو از پائین **دوم** رباعیات که جمع رباعیه است و آن نیز
چهار دندانست دو از حنک اعلا و دو از حنک اسفل از چهار جانب ثنایا **سیم**
انیاب که جمع ناب است که از دندان نیش گویند و آن هم چهار دندان است
دو از کام بالا و دو از کام پائین از چهار پهلوی رباعیات است **چهارم** اضراس
که جمع ضرس است و آن بر سه قسم است **اول** ضواحک که جمع ضاحک است و آن
دندانیست که در وقت خنده نمایان میگردد و از آن جهت ضواحک گفته اند و آن
چهار دندان است دو بالا و دو از پائین از چهار جانب انیاب **دوم**
طواحین که جمع طاحن است که آن را دندان آسیا گویند چون غذا بآن
نرم میشود از این جهت طواحین گفته شد و آن دوازده دندان است شش

شش زبان و شش از پایین از چهار جوانب ضواحک و از هر جانب سه نواجذ بدال
معجمه که جمع ناجذ است که انرا دندان عقل گویند و قریب به پیش انکه ثنایا را انکه بیرون
میاید وان چهار دندان است دو از فک اعلا و دو از فک اسفل از چهار پهلوی
طواحن و چون فارغ شد از اقسام دندانها که از جمله لوازم است شروع
میشود در بیان مخارج بدانکه مخارج جمع مخرج است و مخرج مکانی را
گویند که حرف ازان تولد کند و در عدد حروف تهجی اختلافست بعضی همزه جدا
والف جدا می دانند بنا بران حروف تهجی بیست و نه باشند و بعضی همزه
والف یکی دانسته اند بنا بران بیست و هشت باشند اما قول اصح بیست و نه
است و در مخارج نیز خلافست کرده اند ~~بنا بران بیست و هشت باشند~~ بعضی
از برای هر یک یک مخرج قرار داده اند و بعضی سه میدانند حلق و دهن
ولب و بعضی نه و بعضی چهارده و بعضی شانزده گفته اند اما قول اصح
هفده است اول ابتداء حلق است از جانب قصبه شش وان مخرج همزه
وهاست دوم وسط حلق است وان مخرج عین وحاء مهملتین است
سیم آخر حلق است وان مخرج غین وخاء معجمتین و در ابتداء حلق
خلافست بعضی ابتداء حلق ان سر است که متصل بشش است که نفس

در وقت میل ببالا

در وقت میل ببالا کردن اول بان میرسد و پیش بعضی ان سر است که متصل
به دهن است که اول فضا بان میرسد و اصح انست که ابتداء حلق ان سر است
که متصل بشش است و این شش حرف را حلقی گویند و پیش بعضی حروف
حلق هفت اند والف را نیز از حروف حلق شمرده اند اما اصح انست که حروف
حلق شش اند و مخرج الف از هوای دهن است چهارم اقصای لسانست
که انتهای بیخ زبان است با انچه برابر اوست از کام بالا وان مخرج قافست
پنجم پایین تر از مخرج قاف باندک فاصله با انچه محاذی اوست از فک اعلا
وان مخرج کاف است و این دو حرف را لهوی گویند ولهات را گوشت پاره
است که از بیخ زبان بجانب حلق آویزان است که فارسی زبانان انرا ملازه
گویند اما قاف را غلصمی گویند و کاف را عکدی و غلصمه اول لهات را
گویند که بجانب حلق است و عکده آخر لهات را گویند که بجانب دهن است
ششم وسط لسان است با انچه محاذی اوست از فک اعلا است وان
مخرج جیم و شین نقطه دار و یای غیر مدیست و این سه حرف را شجری گفته
ومراد از شجر انجا کشادگی دهن است هفتم اول پهلوی زبان است
که انرا حافه گویند و از جانب چپ یا راست با انچه محاذی اوست

اند دندانهای اضراسی وان مخرج ضاء معجمه است و اگرچه التادلی گفته اند
دازجانب ایسر ایسر واز جانب ایمن ایسر است اما از هر جانب که عادت شود
و نیکو اداکند مستحسن و پسندیده است و گفته اند ضاد که کشش و کردن
کشی است و هر کسی او را آرام نتوان کرد مگر کسی که مشقت بسیار کشیده
باشد پس درست از مخرج اداکردن ضاد در نهایت اشکال است
از آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند که اَنَا اَفْصَحُ
الْعَرَبِ بِتَکَلُّمِ الضَّاد و این حرف را افرکی و حافتی گفته اند
و حافه کناره زبان را گویند ششم آخر پهلوی زبان است با آنچه برابر
اوست از پنج دندانهای بالا وان مخرج لام است هفتم سر زبان است
سرزبان است نزدیک بمخرج لام با آنچه برابر اوست از پنج دندانهای
بالا وان مخرج نون است هشتم سرزبان است بعد از مخرج نون باندک
فاصله با آنچه برابر اوست از پنج دندانهای بالا وان مخرج راء مهمله
است و بعضی بر آنند که پشت زبان دخلی در مخرج را دارد و این
حرف را ذلقی گفته اند و بعضی ذلقی و لثوی دانسته اند و ذلق
تیزی و سر هر چیز را گویند چون این سه حرف از سر زبان اخراج میشوند بنابر آن
ذلقی نامیده اند دنهم گوشت

ولثه گوشت بن دندان را گویند و غایت قرب مخرج بعضی بر آنند که
مخرج این سه حرف یکیست یازدهم سر زبان است با بیخ دندانهای ثنایا
علیا وان مخرج طا و دال مهملتین است و تاء مثناة فوقانیست و این
سه حرف را نطعی گفته اند و نطع سقف دهن و شکنهای کام بالا است
دوازدهم سر زبان است با سر دو دندان پیش بالا وان مخرج ظا و ذال معجمتین
و ثاء مثلثه است و این سه حرف را لثوی گویند و لثه گوشت بن دندان را
میگویند چنانکه مذکور شد سیزدهم نیز سر زبان است با سر ده دندان ثنایا
سفلی وان مخرج صاد و سین مهملتین و زاء معجمه است و این سه حرف را
اسلی گویند و اسلیه و اسله باریکی سر زبان است چهاردهم سر دو
دندان پیش بالا است با شکم لب پایین وان مخرج فا است و از التادلی کامل
چنین بفقیر رسیده که ثنایای علیا باید که به بطن شفه سفلی برسد و
مرکوز شود تا فا بکمال از مخرج اخراج شود پانزدهم میان دو لب است
وان مخرج باء موحده و میم و واو غیر مدیست اما با از تری لب حاصل شود یعنی
درون لب و میم از خشکی لب یعنی بیرون و در واو لبها بهم نیاید و این
چهار حرف را شفوی گویند و در یکی از کتب قرائت مکتوب بود که در وقت

محل اخراج با لبها تر کنند تا با درستی از مخرج اخراج شود و اگر لبها تر نشود
باز بیرون لب اخراج شود شبیه بیای فارسی مثل اینکه فارسی زبانان تا ای پر
و پشم گوید میشود شانزدهم هوای فضای دهن است و ان مخرج
الف و واو مده و یاء مده است و این سه حرف را هوایی و جوفی
می نامند هفدهم خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنه از وی بیرون
میاید و ان مخرج نون و میم است در حال اخفاء با غنه یا ادغام با غنه
و مراد از غنه اوازیست که در دماغ بپیچد شود و در این هنگام این دو
حرف را غنوی گویند بدانکه اداب طریقه در اتخاذ السنه بمخرج انست
که ان حرف را ساکن کنند و همزه مفتوحه در اول وی در آورند
و بدان تکلم کنند تا در مخرج خود قرار گیرد مثل اَبْ و اَثْ
و علی هذا القیاس الا حروف مده که اینها در ایشان ممکن نیست زیرا که
ایشان را مخرج معین نیست فصل دوم در بیان مد و سببه بدانکه مد
متصل از جمله واجبات است و مد منفصل اگرچه از جمله مستحسنات است
اما غالب انست که در این فصل ذکر شود و اشاره هر یک از متصل و منفصل
در محل خود کرده خواهد شد تا واجب سنت از یکدیگر ممتاز کرده شد بدانکه

حروف مده سه است

حروف مده سه است الف ساکن ما قبل مفتوح مثل قال و واو ساکن
ما قبل مضموم مثل قالوا و یاء ساکن ما قبل مکسور مثل قیل و سبب مد
دو است لفظی و معنوی و شرح ان مذکور خواهد شد و مد بر دو نوع است
طبیعی و غیر طبیعی مد طبیعی عبارت از امتدادیست که حاصل شود از نفس
حروف مد بقدر تلفظ بایشان بدون سببی چون غفار و غفور و رحیم
و این نوع مد را علماء قرائت یک الف مد تقریر کرده اند و این یک
الف مد را مد طبیعی و اصلی و ذاتی گفته اند و مد غیر طبیعی عبارتست
از زیادتی امتداد و این زیاده را مد فرعی و عرضی و غیر اصلی نامیده اند
و قصر عبارتست از ترک این امتداد و ابقاء مد طبیعی و زیادت امتداد را
لابد است از سببی و سببی لفظی باشد یا معنوی چنانکه گفته شد و سبب لفظی
دو چیز است همزه و سکون اما سبب همزه که همزه باشد خالی از ان نیست که مقدم
است بر حرف مد یا مؤخر و اگر مقدم باشد مثل امن و اوتی و ایمانا
مد او مخصوص است بقرائت نافع و بروایت ورش و اگر مؤخر باشد خالی از ان نیست
که مجتمع اند در یک کلمه یا متفرق و پس اگر حرف مد و سبب مد هر دو در یک کلمه
جمع شده باشند مثل جاء و سوء و جیء انرا مد متصل واجب گویند و اگر حرف

محل اخراج با لبها تر کنند تا با درستی از مخرج اخراج شود واگر لبها تر نشود
با از بیرون لب اخراج شود شبیه بباء فارسی مثل اینکه فارسی زبانان نان پر
و پشم گوینده میشود کنا نزد آنهم هواء فضاء دهن است وان مخرج
الف وواو و یاء مدیه است وان سه حرف را هوائیه و جوفیه
می نامند پنجم خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنّه از وی بیرون
میاید وان مخرج نون و میم است در حال اخفاء با غنّه یا ادغام با غنّه
و مراد از غنّه آوازیست که در دماغ بپیچد شود ودر این هنگام این دو
حرف را غنوی گویند بدانکه اداء هر طریقه در امتحان السنه مخرج نیست
که آن حرف را ساکن کنند وهمزه مفتوحه در اول آن در آورند
و بدان تکلم کنند تا در مخرج خود قرار گیرد مثل اَبْ وَاَثْ
وعلی هذا القیاس الا حروف مده که امتحان در ایشان ممکن نیست زیرا که
ایشان را مخرج معیّن نیست فصل دوم در بیان مد و سبب مد بدانکه مد
متصل از جمله واجبات است و مد منفصل اگرچه از جمله مستحسنات است
امّا غالب است که در این فصل ذکر شود واشاره هر یک از متصل و منفصل
در محل خود کرده خواهد شد تا واجب و سنت از یکدیگر ممتاز گردد بدانکه

حروف مدیه است

١٢

حروف مدیه است الف ساکن ما قبل مفتوح مثل قالَ و دوم واو ساکن
ما قبل مضموم مثل قالوا و یاء ساکن ما قبل مکسور مثل قیل و سبب مد
دو است لفظی و معنوی و شرح آن مذکور خواهد شد و مد بر دو نوع است
طبیعی و غیر طبیعی مد طبیعی عبارت از امتدادیست که حاصل شود از زمان
حروف مد بقدر تلفظ بایشان بدون سببی چون غفار و غفور و رحیم و حلیم
واین نوع مد را علماء قرائت یک
الف مد را مد طبیعی و اصلی و
از زیادتی امتداد واین زیا
و قصر عبارتست از ترک این امتداد
لابد است از سببی و سببی لفظی یا
دو چیز است همزه و سکون اما سبب
است بر حرف مد یا مؤخر و اگر مقدّم
مد او مخصوص است بقرائت نافع و برو
که مجتمع اند در یک کلمه یا متفرق و پس اگر حرف مد و سبب مد هر دو در یک کلمه
جمع شده باشند مثل جاءَ و سوء و جیئ آن را مد متصل واجب گویند واگر حرف

حاشیه
لیس العدد مطلقا بل من حیث حصوله فی المادة فالبحث عن العدد
لیس علی وجه یشمل المجردات لعدم تعلق الغرض به هذا حاصل کلامه
وهو کما تری وللکلام مجال واسع فتأمل انتهی کلامه وفیه تضعیف
لکلام الشیخ فی الشفاء ولعل وجهه ان العدد المقیدة بالحیثیة المذکورة
لا یکون موجودا فی الخارج اذ القید داخل ولیس موجودا فیه
مع ان البحث فی مطلق الحکمة عن اعیان الموجودات کما عرفت
ویمکن ان یکون وجهه ما یقال ان العدد المقید بالحیثیة المذکورة
لا یمکن تجردها عن المادة کما ان تحققه مجردا عنها غیر ممکن فیکون
من الطبیعی لا من الریاضی والحق ما ذکره ان حمل کلام الشیخ
علی تخصیص العدد لا تقییده ممکن فیندفع الاعتراض وتم
ما ذکره ویؤیده ان موضوع العلم ما یبحث فیه عن عوارضه
الذاتیة لا یبحث فی علم الحساب عن عوارض العدد المطلق الخ

محلّ اخراج با لبها تر کنند تا با درستی از مخرج اخراج شود و اگر لبها تر نشود

با از بیرون لب اخراج شود شبیه بپای فارسی مثل اینکه فارسی زبان نای پر

وپشم گوید میشود شانزدهم هوای فضای دهن است وان مخرج

الف و واو و یاء مدّ لینست و این حرف را هوایی و جوفی

می نامند هفدهم خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنّه از وی بیرون

میاید وان مخرج نون و میم است در حال اخفاء با غنّه یا ادغام با غنّه

و مراد از غنّه آوازیست که در دماغ بپیچید شود و در این هنگام این دو

حرف را غنوی گویند بدانکه اداء طریقه در امتحان استن مخرج اینست

که ان حرف را ساکن کنند و همزه مفتوحه در اول در آورند

و بان تکلّم کنند تا در مخرج خود قرار گیرد مثل ابْ و اثْ

و علی هذا القیاس الّا حروف مدّ که امتحان در ایشان ممکن نیست زیرا که

ایشانرا مخرج معیّن نیست فصل دوم در بیان مدّ و سبب مدّ بدانکه مدّ

متّصل از جمله واجبات است و مدّ منفصل اگرچه از جمله مستحسنات است

امّا غالب اینست که در این فصل ذکر شود و اشاره بهر یک از متّصل و منفصل

در محلّ خود کرده خواهد شد تا واجب است از یکدیگر ممتاز گردد بدانکه

حروف مدّ سه است

١٢

حروف مدّ سه است الف ساکن ما قبل مفتوح مثل قالَ و واو ساکن

ما قبل مضموم مثل قالوا و یاء ساکن ما قبل مکسور مثل قیل و سبب مدّ

دو است لفظی و معنوی و شرح ان مذکور خواهد شد و مدّ بر دو نوع است

طبیعی و غیر طبیعی مدّ طبیعی عبارت از امتدادیست که حاصل شود از نفس

حروف مدّ بقدر تلفظ باین ... [illegible]

و این نوع مدّ را علماء قرائت یک ...

الف مدّ را مدّ طبیعی و اصلی و ذ...

از زیادتی امتداد و این زیاده ...

و قصر عبارتست از ترک این امتداد و ...

لابدّ است از سببی و سببی لفظی باشد یا ...

دو چیز است همزه و سکون امّا سبب ...

است بر حرف مدّ یا مؤخّر و اگر مقدّم ...

مدّ او مخصوص است بقرائت نافع و برواية ...

که مجتمع اند در یک کلمه یا متفرّق پس اگر حرف مدّ و سبب مدّ هر دو در یک کلمه

جمع شده باشند مثل جاءَ و سوءَ و جیءَ آنرا مدّ متّصل واجب گویند و اگر حرف

الشامل للمجردات لعدم تعلق الغرض به کما ذکره وقریب منه

ما ذکره بعض المحققین ان موضوع العدد المعلوم

ببعض عوارضه من حیث انه کیف یمکن التأدّی منه

الی بعض عوارضه المجهولة شرح جوادی

حرف مد در کلمه باشد و سبب مد در کلمهٔ دیگر مثل بِمَا اُنْزِلَ وَقَالُوا آمَنَّا
وَفِي اَنْفُسِكُمْ این را مدّ منفصل و سنت خوانند و بعضی از قرّاء در این مدّ
تصرف نموده اند اما عاصم را در مدّ متصل و منفصل چهار الف مدّ است پس نزد عاصم
هر دو بی تفاوت و گاه است که حرف مدّ از اشباع حرکت بهم رسد مثل لَهُ وَبِهِ
که از اشباع ضمه واو و از اشباع کسره یاء حاصل شود پس اگر بعد از ایشان
همزه باشد مثل وَمَا نُنَزِّلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ بِهِ اِذْ جَاءَ مد باید کرد و این
نوع مد را مد اشباع گویند و سنت گفته اند و از جملهٔ مستحسنات شمرده اند و اگر
بجای حرف مد حرف لین باشد و آن واو ساکن ما قبل مفتوح و یاء ساکن
ما قبل مفتوح است و لین در لغت بمعنی نرمیست چون در محل آنها نرمی
تمام ادا میشوند از جهت حرف لین گفته اند پس اگر بعد از ایشان همزه
باشد متصل در یک کلمه مثل سُوْءٍ وَشَيْءٍ در حالت وصل بعضی از قصر
نباشد الا ورش که راوی نافع است که او در حالت وصل طول و توسّط
کند و در حالت وقف طول و توسط و قصر است از برای همه قراء و اگر بعد
از ایشان ساکن لازم خواهد بود یا عارض بر هر تقدیر یا مدغم خواهد بود
یا مظهر اما لازم مدغم دو لفظ است در قرائت ابن کثیر هَاتَيْنِ وَاَرِنَا

وارنا الذین

وَاَرِنَا الَّذَيْنِ از برای وی طول و توسط باشد و لازم مظهر حرف عین است
در دو موضع در اول سورهٔ مریم و ابتداء سورهٔ شوری جمیع قراء را در آن
طول و توسط باشد و در بعضی کتب معتبره بنظر رسیده که حرف عین که در اول
سورهٔ مریم و شوریست اگر چه بجای حرف مد حرف لین واقع شده اما چون
قراء حرف لین را جاری مجرای حرف مد میدانند بنابران نزد اکثر ایشان را
در لفظ طول باشد و بعضی توسط نیز کنند جهت رعایت جانبین
اما ساکن عارض مدغم مثل اللَّيْلَ لِبَاسًا وَكَيْفَ فَعَلْنَا در قرائت ابی عمرو
و هر سه وجه طول و توسط و قصر در وی باشد و لیکن عارض مظهر مثل الطَّوْلِ
وَالْخَوْفِ وَالْمَيْتِ وَالْحُسْنَيَيْنِ در حالت وقف بالسکون یا باشمام
در آنچه اشمام جایز باشد همان سه وجه طول و توسط و قصر در وی جایز
باشد این نوع مد بیش بعضی از قراء از جملهٔ مستحسنات است و اما سبب هرگاه سکون
باشد لازم خواهد یا عارض و بر هر تقدیر هر یک از لازم و عارض مدغم خواهد بود
یا مظهر مثال سکون لازم مدغم مانند دَابَّةٍ وَلَا الضَّالِّينَ وَاَتُحَاجُّونِّي وَتَامُرُونِّي
و این نوع مد را مد سکون لازم مدغم مد عدل نیز گفته اند و مد لام المّ و المص و المر
که در ابتدای سوره مکتوب است که حروف مقطعه می نامند مد آن نیز از جملهٔ مد

سکون لازم مدغم است بلکه تاکید و مبالغه در مدّ این نیز بیشتر است مثال سکون لازم
مظهر مانند آلآنَ در دو موضع در سوره یونس و مدّ ص و ق که در اول دو سوره
واقع اند که حروف مقطع می نامند مد است نیز از جمله مد سکون لازم مظهر است مثال
سکون عارض مدغم نحو قال لهم و الرحیم ملک و در قرائت ابی عمرو مثال سکون عارض
مظهر مانند اُولوا الالباب و یوقنون و نستعین رجوع دانستن حروف مقطعه
و خواندن آن در کمال اشکال است و در اکثر کتب قرائت توضیح آن نکرده اند و در بعضی
ازین حروف مد است و در بعضی مد نیست بنا بر آن ضرور شد که تعداد حروف مقطعه مدین
فصل کنند بوضوح تمام بیان آن نماید بدانکه مقطع حروفی میگویند که مرکب نباشند
و آن چهارده حرف اند که در اوایل سور مکتوب اند و مد در آنها مشروط بسه شرط است
اول آنکه بناء ملفوظی بسه حرف باشد دوم حرف وسط حرف مد باشد سیم حرف ثالث
ساکن باشد هر حرفی که از اینها مشروط بشرط باشد مد در آنها بشرط لازم باشد و آنچه که شرط
باین سه شرط نباشد مد در آنها نباشد و آنچه شروط باین سه شرط اند هفت حرف اند که مجتمع
در ترکیب نقص عسلکم و آنچه بر صفت مذکوره نباشد مد در آنها نباشد و آنها نیز هفت حرف
پنج حرف از آنها مجتمع اند در ترکیب ره یطلع و دو حرف دیگر یکی الف و دیگری عین است
و این دو حرف نیز از این جمله است و اگر چه الف بناء ملفوظی او بر سه حرف است

وحرف ثالث نیز ساکن

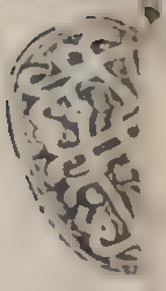
14

وحرف ثالث نیز ساکن است اما چون حرف وسط حرف مد نیست بنا بر آن مد داو
نیست و در حرف عین که در اول سوره مریم و شوری مکتوب است خلاف کرده اند
و اگر چه بناء ملفوظی او بر سه حرف است و حرف ثالث نیز ساکن است اما چون حرف
وسط حرف مد نیست بلکه حرف لین است بعضی مد نمیکنند و بنا براین که اکثر از استادان
حرف لین را جاری مجرای حرف مد میدانند یعنی هر حکمی که بر حرف مد جاریست
بر حرف لین نیز جاریست بعضی مد میکنند و آنچه مشهور است آنست که جمیع قراء
در وی طول و توسط کنند چنانکه در بحث مد لین مذکور است و در بعضی از
کتب قرائت مکتوب است که در حرف عین مد طول و توسط و قصر هر سه جایز است
و وجه دیگر گفته اند که چون حرف عین در وسط دو مد واقع است بطبیعت مجاور است و
این دو مد نیز او را مد میکنند بنا بر این مد مجاورت نامیده اند و گفته شد که دانستن
و خواندن حروف مقطعه در کمال اشکال است بنا بر آن میخواهد که توضیح آنرا
بکلام کافی بیان مدای ذکر نماید اول شروع میشود بحروفی که مد در ایشان لازم است
و آن هفت حرف اند چنانکه در ترکیب نقص عسلکم مذکور شد ق در اول سوره ق
والقرآن المجید میباشد و آنرا مد سکون لازم مظهر میگویند ن در ابتدای سوره
ن والقلم مذکور است و آنرا بنا بر قرائت حفص مد سکون لازم مظهر می نامند

و بنا بر روایت بکر مد سکون لازم مدغم میگویند زیرا که او نون ملفوظی نون را
در واو والقلم ادغام میکنند پس در اول سور طسم دو کانه و طس و حم
عسق و یس میباشد طسم دو کانه مد سکون لازم مدغم و در طس مد سکون
لازم مظهر و حم عسق اینجا مد سکون لازم مظهر و یس بنا بر قرائت حفص
مد سکون لازم مظهر و بنا بر قرائت بکر مد سکون لازم مدغم زیرا که او در حال
نون ملفوظی یس را در واو والقرآن ادغام میکنند در ابتدا سوره
کهیعص میباشد از مد سکون لازم مظهر میخوانند ص در اول سوره المص و سوره
کهیعص و سوره ص میباشد و در این هر سه سوره از مد سکون لازم مظهر میگویند
لام در اوایل سوره الم مطلق و حم میم میباشد و در جمیع سور از مد سکون لازم مظهر
میگویند در اوایل سوره الم مطلق میباشد هر جا که بعد از لام میم مکتوب مثل
الم اول سوره البقره از مد سکون لازم مدغم گویند و اگر بعد از لام میم مکتوب
نباشد مثل المر اول سوره یونس از مد سکون لازم مظهر میگویند و حروفی که مد
در آنها نیست آن نیز هفت اند شش بی خلاف و یکی با خلاف و آن شش حرفی که
بی خلاف مد در آنها نیست پنج حرف از آن مجتمع اند در ترکیب طهر حی چنانکه مذکور شد
در اوایل سوره المر و الر مطلق میباشد ه در اوایل سوره کهیعص و سوره طه

مکتوب است

15 مکتوب است ی در اوایل سوره کهیعص مذکور است و سوره یس ط در اول
سوره طه و در اوایل سوره طسم دو کانه و طس میباشد ح در اوایل سوره
حوامیم مکتوب است و دو حرف دیگر اند که در یکی بی خلاف مد نیست و آن الف است
و او در اوایل سوره الم و المر و الر مطلق میباشد و یک حرف دیگر است که با خلاف
مد در او نیست و او عین است و او در اوایل سوره کهیعص سوره حم عسق میباشد
و احوال الف عین هر دو در اول سوره مبحث حروف مقطعه توضیح یافت و مدی که
از حروف مقطعه حاصل میشود از جمله واجبات است و جمیع قراء متفق اند بر مد آن
و هیچ کس خلاف نکرده اند بلکه تاکید و مبالغه در رد آن بیشتر کرده اند و سبب مد
هر گاه سکون باشد آنچه لازم باشد جمیع قراء متفق اند بر مد آن بطریق اشباع و حد کمال
و کسی که در آن خلاف نکرده الا حرف عین که شرح آن مذکور شد و آنچه از سبب عارض باشد
طول و توسط و قصر در آن جایز باشد از جهت اعتبار بعارض طول و عدم اعتبار
آن و قصر و رعایت جانبین توسط و این سه وجه گاهی باشد که وقف با سکان یا
با شمام کرده باشند در آنجا اشمام رود و اگر به روم گفته غیر از قصر نباشد زیرا که روم
حکم وصل دارد چنانکه استادان این فن گفته اند که روم انداختن چهار دانگ
حرکت است و باقی داشتن دو دانگ و اسکان ساکن کردن و انداختن حرکت است



از آخر کلمه موقوف علیه اگر متحرک باشد اشمام مراد اینجا بهم آوردن لبهاست
بعد از اسکان تا اشاره شود بان که حرکت آخر کلمه موقوف علیه ضمه است
دوم مراد اینجا انداختن دو حصه حرکت است و باقی داشتن یک حصه چنانکه
گفته شد و اسکان در هر سه حرکات ثلاث جایز است و اشمام در ضمه میباشد بس
و روم در کسره و هم ضمه هر دو میباشد پس در مثل کلمه نستعین در حالت وقف
هفت وجه محتمل است طول و توسط و قصر با اسکان و طول و توسط و قصر
با اشمام و قصر با روم و در مثل یؤمنون سه وجه طول و توسط و قصر
با اسکان و در مثل مالك یوم الدین چهار وجه طول و توسط و قصر با اسکان
و قصر با روم و مراد از طول مد تمام است که ان بنا بر قرائت عاصم چهار الف است
و توسط دو الف و قصر یک الف و تقدیر چهار الف کردن خالی از اشکال نیست
بعضی گفته اند سماعیست از استادان کامل شنیدن باید شنید و بعضی گفته اند
که بعقد انگشتان معلوم میتوان کرد مثلا از برای هر الف یک انگشت عقد
کنند نه بسیار از برای آهستگی و نه بسیار از برای سرعت چنانکه حدر و سط را
اختیار کنند و علی هذا القیاس و بعضی از استادان گفته اند که هر جا مدی باشد
که طول و توسط و قصر در هر جایز باشد در طول سه الف و در توسط دو الف

و در قصر یک الف

و در قصر یک الف تقدیر کنند والله اعلم و گفته اند در هر مدی که طول و توسط
و قصر جایز است و در آن کلمه حرف مد باشد مثل نستعین طول اولی است از توسط
و توسط اولی است از قصر و اگر بجای حرف مد حرف لین باشد مثل شیء قصر اولیست
از توسط و توسط اولی است از طول اما سبب هر گاه معنوی باشد آن قصد مبالغه
است در نفی و آن از برای حمزه باشد مثل مد کردن در کلمه و ما کنت بجانب الغربی
و ما کان الله لیعذبهم و لا یستطیعون و لا ریب و مانند این الفاظ
هر جا کلمه نفی باشد جهت مبالغه در نفی مد میکنند و از این جمله است مد تعظیم
در کلمه طیبه توحید لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا
انت و قاصران مد منفصل در این مواضع جهت تعظیم و تکریم جل
عز و قصد مبالغه در نفی شریک از ذات مقدس حضرت باری تعالی مد میکنند
و قصد ایشان سبب معنویست نه سبب لفظی که ان همزه است منفصل که بعد
حرف مد واقع شده زیرا که سبب لفظی ملحوظ ایشان نیست بلکه سبب معنوی مقصود
ایشان است که آن مبالغه در نفی است بروایت حمزه و قصد مبالغه در نفی شریک از
ذات حق سبحانه و تعالی در کلمه طیبه توحید از برای همه قراء چنانکه گفته شد بدانکه
هر گاه سبب مد از صفت خود متغیر شود خواه همزه و خواه سکون مد و قصر جایز باشد

بنا بر اعتبار نا کردن بعارض و اعتبار آن پس اگر میم الم اول سوره آل عمران وصل کنند
بلفظ الله که بعد از او واقع است در مدّ میم هم قرّاء طول و قصر کنند بنا بر عدم اعتبار
بعارض و اعتبار آن و کلمه و آن جاء آمرنا بحذف همزه اولی در قرائت ابو عمرو
و دو رویست که در این جای قصر اولی باشد که اثر سبب باقی نیست و اگر سبب باقی باشد مثل
هؤلاء ان كنتم با ابدال همزه اولی بیا در قرائت برّی و قالون در این حال
مدّ اولی باشد فایده بدانکه در قرآن عظیم و فرقان کریم شش موضع است
که همزه استفهام با الف لام تعریف جمع شده همزه الف لام تعریف را
بدل با الف کرده اند و آن کلمه آلذّكرين است و در دو موضع در سوره
انعام آلآن در دو موضع در سوره یونس و آلله در دو موضع یکی در سوره
یونس و دیگری در سوره نمل و درین مواضع باتفاق ائمه قرّاء مدّ واجب لازم
باشد جهت رفع التقاء ساکنین و این را مدّ تفرقه و منقلب و مبدّل گفته اند
و تفرقه جهت آن گویند که این تفرقه کرده میان همزه خبری و استفهامی
زیرا که مد در همزه استفهامی مد میباشد نه در خبری و منقلب و مبدل جهت آن
گویند که همزه خبری منقلب و مبدل با الف شده و جمیع قرّاء متفق اند در ابدال
با مد و تسهیل کالالف با قصر و تسهیل در لغت آسان کردانیدن است و مد

در اصطلاح قرّاء همزه ثانی را میان همزه و الف خواندن است هر گاه همزه
اوّل مفتوح باشد و میان همزه و واو خواندن است هر گاه همزه اوّل مضموم باشد
و میان همزه و یا خواندنست هر گاه همزه اوّل مکسور باشد و عاصم را درین نوع
مدّ نیز چهار الف مدّ باشد و اگرچه شیخ جزری در کتاب نشر از برای عاصم از
هر نوع مدّ که باشد سه الف ذکر کرده امّا معمول میان استادان را برای عاصم
چهار الف مدّ است و در بعضی کتب قراءات مذکور است که حمزه بمقدار پنج الف و عاصم
و کسائی و نافع بمقدار سه الف و ابن کثیر و ابن عامر بمقدار دو الف و ابو عمرو
بمقدار یک الف مدّ میکنند تذکره بدانکه فقهای علما قراءات الخ در باب مدّ
تصریح کرده اند که مد اصلی آن و عمل بآن لابد و ضرورت در هر نوع است واجب
و سنت و هر چه حرف مدّ و سبب مدّ هر دو در یکلمه جمع باشد مثل جاء را از مدّ واجب
گویند و هر چه حرف مدّ در کلمه و سبب مدّ در کلمه دیگر مثل قالوا آمنّا از مدّ سنت
میشناسند لکن بتفصیل مذکور شد و بعضی از استادان مدّ را ده نوع قرار داده اند
و جمعی هفت و فرقه شش میدهند و جماعتی شانزده گفته اند چنانکه مذکور میشود
اوّل مدّ تمکین دوم مدّ تبیین سیم مدّ اصلی چهارم مدّ فصلی پنجم مدّ عدلی
ششم مدّ فرق هفتم مدّ حجز هشتم مدّ روم نهم مدّ مبالغه دهم مدّ مبدلی

یازدهم مد لازم دوازدهم مد عارض سیزدهم مد تنبیه مبدل چهاردهم مد
امتحان پانزدهم مد عوض شانزدهم مد تعظیم مد تمکین آنست که حرف مد
و همزه که بسبب مد آمده در وسط کلمه باشند مثل اولئک و مد را مد تمکین از
از جهت آن میگویند که تمکین در لغت جای دادنست و مراد اینجا مد کردنست
کردن و کشیدن است از برای جای گرفتن حرف مد و تخفیف الهمزه تا بسهولت
تمام از مخرج خود اخراج شود مد تبیینه آنست که حرف مد و همزه در آخر کلمه باشند
و در اسماء ممدوده باشند مثل دعاء و کلاء و این مد را جهت آن تبیینه گفته اند
که حرف مد و همزه در آخر اسما اند و مبین و روشن اند مد اصلی آنست که
حرف مد و همزه هر دو در آخر کلمه افعال در اصل کلمه میباشند مثل جاء و شاء
و این را جهت آن مد اصلی گفته اند که حرف مد و همزه هر دو در اصل کلمه اند
و در آخر واقع اند پس فرق میان اصلی و تبیینه آنست که اصلی در افعال میباشد
و تبیینه در اسماء چنانکه تصریح یافته شد مد فصل آنست که میان دو کلمه باشد مثل
قالوا امنا و این مد را جهت آن مد فصل گویند که فاصله است میان دو کلمه
مد عدل آنست که در وسط کلمه باشد و مد بسبب التقاء ساکنین باشد مثل دابة و تامرونی
و این مد را مد عدل بجهت آن گویند که عدل در لغت برابر کردنست و مراد اینجا مد

برابر کردن است

برابر کردن است با حرکت مد فرق آنست که آخر همزه استفهام با همزه مد خبری
جمع شده باشد مثل الذکرین و آلله و امثال آن این مد را مد فرق جهت آن گویند که
فرق میکنند میان الهمزه استفهامیه و همزه خبریه و آن چنان است که چون الهمزه
استفهامیه را بر همزه الف لام در آرند با آنکه همزه الف لام تعریف همزه وصل است
حذف نمیکنند بلکه بدل بالف میکنند و مد در الهمزه استفهامیه میباشد نه در خبریه لهذا
همزه وصل را حذف نکرده اند و بدل بالف کرده اند تا ملتبس نشود همزه استفهامیه
با خبریه و چهار کلمه دیگر اند که همین تعلیم دارند مد حجز در مذهب ابی عمرو قالون
و هشام است در ءانذرتهم ءانت قلت [illegible] ءانذرتهم ائنا بادخال الف فصل میکنند
در میان این دو همزه بجهت آنکه عرب در یک کلمه اجتماع همزتین را ثقیل میدانند
چون ادخال الف منع میکند ثقل را بنابران مد حجز گویند و حجز در لغت بمعنی منع
است مد روم در مذهب ورش است بروایت اهل مصر در مانند ها انتم که الهمزه را
بدل بالف میکنند و این نوع مد را مد رفع نیز میگویند مد روم بجهت آن میگویند که
همزه را کما لم یکن نمیکنند بعضی از همزه متلفظ میشود و چون بعضی حرکت بصوت
خفی متلفظ میشود عند الوقف روم میگویند اینجا نیز جهت آن روم گفته اند و این
مد را مد رفع جهت آن گویند که در تلفظ آواز کشیده برداشته شود است مد مبالغه در مذهب

ابن کثیر است در کلمه لا اله الا الله یعنی که لا اله مد میکنند بجهت مبالغه در
نفی خدایان باطل و اثبات خدای بحق و این مشهور است نزد عرب که ایشان در حال دعا و
استغاثه در نفی مد میکنند و اگرچه چیزی سبب مد نبوده باشد مثل لا ریب و لا شک
و این مد را از این جهت مد مبالغه گفته اند و مد تعظیم نیز گویند مد مبدل در مذهب
ورش است در مثل آدم و اوتی و ایمانا و امثال آن در این مواضع بطول و توسط
و قصر نحو الله و این مد را مد مبدل بجهت آن گویند که آدم در اصل أأدم بوده
و قاعده در عربیت است که هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع شوند و همزه اول مفتوح باشد
همزه ثانیه قلب بالف میکنند و اگر مضموم باشد قلب بواو میکنند و اگر مکسور باشد
قلب بیا از این جهت او را مبدل گویند که حرفی بحرفی بدل شده مد لازم و این در حروفی
میباشد که در فواتح سور مکتوب اند و آن حروف را حروف مقطعه می نامند و توضیح
آن بکلام کافی و بیان وافی مذکور شده این مد را مد لازم جهت آن جهت آن گویند
که مد او از ذات آن حرف است و دایما آن مد لازم است مد عارض در وقف میباشد در حالی
در حالی که وقف باسکان یا باشمام کرده باشند مثل نستعین و این مد را
مد عارض از جهت آن گویند که این مد را اصلی نیست بلکه در حال وقف عارض میشود
مد تشبه مبدل در وسط کلمه میباشد در مذهب ورش مثل النبیین و این مد را تشبه مبدل

جهت آن گویند

جهت آن گویند که مبدل از همزه نیست اما مانند مبدل است و در مثل القرآن مد تمکین کنند
زیرا که قبل از همزه ساکن صحیح است مد امعان نیز در مذهب ورش است مثل شیء و سوء که بطول
و توسط خوانده اند مد عوض در مذهب سوسی است که راوی ابوعمرو است و این مد در حال ادغام
کبیر حاصل میشود مثل قال لهم و این مد را مد عوض از برای آن میگویند که در عوض
حرکت صرف مدغم است که انداخته شده مد تعظیم در اسم الله است در بسم و این مد را بجهت
آن مد تعظیم میگویند که مد در این کلمه که لا اله الا الله است بقصد مبالغه در نفی
شریک از ذات مقدس الله تعالی و جهت تعظیم و تکریم الحضرت مد کرده میشود و بعضی
از استادان بر آنند که مد بر ده نوع است اول مد تجرد دوم مد لین سیم مد تمکین
چهارم مد فصل و بسط پنجم مد روم ششم مد فرق هفتم مد البنیه هشتم مد
مبالغه و التعظیم نهم مد بدل دهم مد اعتدال اصل مد تجرد مثل الصاخة
و الحاقین مد تجرد جهت آن گویند که او حاجز است میان دو ساکن مد لین مثل
الضالین مد لین جهت آن گویند که بسبب این مد میانه دو ساکن نرمی و قراری
در مخرج بهم میرسد مد تمکین مثل اولئک و الملئکة مد تمکین از جهت میگویند که
مد و همزه متمکن میشود در مخرج خود و کلمه را اضطراری نمیماند مد فصل بسط مثل
بما انزل و قالوا آمنا و فی انفسکم مد فصل از جهت آن میگویند که فاصله است

بیان حرف مد و سبب مد بسیط جهت آن گویند که بسط صوت درین مد میشود مد درم مثل
هاؤم تم وآن در مذهب ابو عمرو است و نافع است مد فرق مثل آلآن مد فرق جهت آن
گویند که فرق کرده میان همزه خبری و استفهامی مد بینه مثل الدعاء و السماء مد
بینه جهت گویند که بیان همزه در آخر کلمه میکند مد مبالغه و تعظیم مثل لا اله الا
الله در قرائت جمیع قراء مد مبالغه و تعظیم از جهت آن گویند که مبالغه میکنند
در نفی الهه باطل و اثبات اله حق و تعظیم و تکریم و جلال آنحضرت و مد مبالغه
در نفی است مثل کلمه لا ریب هر جا حرف نفی باشد و آن در قرائت ابن کثیر و حمزه است
مد بدل مثل آدم و آمن و آخی مد بدل جهت آن گویند که همزه ثانی بدل بالف شده
مد اصل مثل جاء و سوء و جیء مد اصل و وصل هر دو گفته اند و مد اصل جهت آن میگویند
که حرف مد و سبب مد هر دو در اصل کلمه اند و وصل جهت آن گویند که حرف مد و سبب مد
متصل با هم در یک کلمه جمع اند و بعضی از استادان بر آنند که مد بر هفت قسم است اول
مد اصل دوم مد فصل سیم مد حجز چهارم مد عدل پنجم مد استفهام ششم مد مبالغه
هفتم مد تمکین مد اصل است که همزه در اصل کلمه واقع شده باشد مانند مثل جاء و سوء و جیء و
واولئک و الملائکة و مثل ذلک مد فصل است که همزه در آخر کلمه باشد مانند
بما انزل و قالوا آمنا و فی انفسکم و شبه ذلک مد حجز است که در میانه ءأنذرتهم

وأئنکم وإذا

٢٥

ءأنذرتهم وأئنكم وأإذا و مانند آن باشد مد عدل است که در کلمه الضآلین
والصآخة و مثل آن واقع شود مد استفهام است که در کلمه آلله و آلذكرين
و آلآن واقع شود مد مبالغه است که در کلمه لا اله الا الله واقع شود
مد تمکین است که در مثل الم و المص و کهیعص است که در اوایل سوره مکتوب است
و بعضی از قراء بر آنند که مد بر شش نوع است اول مد متصل دوم مد منفصل سیم
مد اشباع چهارم مد عدل پنجم مد عارض ششم لازم مد متصل است که در کلمه
جاء و سوء و جیء و مثل آن میباشد مد منفصل است که در کلمه بما انزل و قالوا
آمنا و فی انفسکم و مانند آن میباشد مد اشباع است که از اشباع حرکت
حاصل شود مانند ما له اخلده و امثال آن میباشد مد عدل است که در کلمه
و لا الضالین و الحاجون و مانند آن میباشد مد عارض است که در کلمه
تبصرون و یؤمنون و نستعین و مثل آن در وقف بهم میرسد مد لازم است که
در حروف مقطعه میباشد و آن حروفی اند که در اوایل سوره مکتوب است و آن است
در جمیع با اختلاف در لغت دیگر به خلاف و تفصیل آن بوضوح تمام در مبحث مد
مذکور شد و این انواع مد که مذکور شد جمیع آن از کتب معتبره قرائت نقل شده است
در بیان اعوذ بالله گفتن و بسم الله خواندن اگر چه بیان اعوذ بالله در باب

مناسب نبود زیرا که از مستحسنات است اما چون مقدم بر تلاوت آیات و بعضی از قراء نیز
بوجوب رفته اند بنا بران ذکر کرده شد بر تقدیر استعاذه در ابتداء هر کار بحضرت ملک
متعال اباه از آنکه از وبال بیرون کسب سلامتی دنیا و عقبات و بجنس انبیاء استعاذه بر دند
بحضرت باری تعالی در تفسیر ذکر کرده که نوح علیه السلام استعاذه جست بحضرت پروردگار
و گفت رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی استعاذه
او را قبول نمود و نعمت سر کرامت کرد یکی برکت و دیگری سلامت که یا نوح اهبط
بسلام منی و برکات علیک و ابراهیم علیه السلام نیز استعاذه بپروردگار
خود برد و گفت اعوذ بالله الذی خلقنی فهدانی من شر من عصاه
فاذا نی حق تعالی استعاذه او قبول فرمود و دو خلعت کرامت کرد یکی خلت
که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و دیگری سلامت که یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم پس بر مؤمن لازمست که جهت نجات دنیا و عقبی
خود در همه حال استعاذه بنماید به پروردگار خود بتخصیص در وقت قرائت قرآن که
کلام ملک علام که در آن وقت چون با خداوند خود در مکالمه است شیطان انجا
راه زنی میکند که او را از تلاوت و مناجات با حضرت پروردگار باز دارد و از
ان ثواب جمیل و اجر جزیل محروم کند بدانکه اعوذ بالله گفتن در اول تلاوت سنت

وبعضی بوجوب رفته

وبعضی بوجوب رفته اند و مستند شده اند بآیه کریمه فاذا قرأت القرآن فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم اما اکثر بر آنند که سنت است چنانکه در بعضی از
تفاسیر و کتب قراءات تصریح بآن شده و صیغه وی بمذهب اصح اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم گفتن است و اگر چه زیاده از این نیز رخصت داده اند و بنحو
از استادان بفقیر رسیده هشت وجه است اول اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم دوم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم سیم اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم چهارم
اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم پنجم اعوذ
بالله العظیم من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم
ششم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ان الله هو
السمیع العلیم هفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استفتح الله
وهو خیر الفاتحین هشتم اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم
وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم و این هشت وجه که در استعاذه
مذکور شد از کتب معتبره قراءات نقل شده و احادیثی که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
منقول است در اثبات سند این هشت وجه استعاذه در این کتب مذکور نبود و ذکر آن در این کتاب

سبب اطمینان میشود بنابران مذکور نساخت و اخبار علما قرائت شنیده و از استادان بفقیر
رسیده که اولی انسب آنست که اکتفا به أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ که در اوّل
مذکور شد کنند زیرا که در سورهٔ مبارکه نحل همین واقع شده و گفته اند اگر در حضور
قاری مستمع باشد سنت است که بلند گوید و اگر مستمع نباشد یا در نماز باشد آهسته
بخواند و وقف بران و وصل بما بعد آن از قرآن خواه بسم الله و خواه غیر
بسم الله جایز است و بعضی گفته اند شرط ادب آنست که اعوذ بالله را وصل به بسم الله
و اسم جلاله و ضمیری که راجع بحضرت باری تعالی باشد بکنند و این وجه حسن است
و در یکی از کتب معتبرهٔ قرائت که بنظر رسید مکتوب بود که از آداب در درایت
آنست که اسم شیطان ملعون الرجیم را با اسم رحمن الرحیم وصل نکنند و اگرچه
فقیر این وجه را از استادان نشنیده اما عمل کردن احسن است بل ان شاء
الله فی القاری این که بسم الله الرحمن الرحیم خوانند در اول هر سوره از سورهٔ
قرآنی از جمله لوازم است بنابر قرائت عاصم وجمعی که با او متفق اند که ایشان را
اصحاب بسمله گویند مثل قالون و کسائی و ابن کثیر الا سورهٔ براءة که هیچیک
از قراء خواه در اول و خواه در وسط بسم الله گفتن را جایز ندانسته اند بلکه
تاکید و مبالغه در ترک آن نموده اند زیرا که بسم الله از برای امان است

و در براءة امان نیست

و در براءة امان نیست چنانکه ملک جبار جلّ و عزّ الصمد در سوره میفرماید
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و نیز میفرماید وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ
كَافَّةً پس اگر ابتداء به آیه یا خمس یا عشر یا حزب یا نصف یا جزو یا اول یا وسط
سورهٔ قرآنی کند مخیر است که بسم الله گوید یا ترک آن نماید اما در اجزاء سورهٔ
براءة ترک اولی است و همچنین اولی آنست که اول سورهٔ براءة را با آخر سورهٔ
انفال و آخر سورهٔ براءة را با اول سورهٔ یونس وصل نکنند و در بعضی از کتب قرائت
مکتوب است که قاری در اول و وسط و آخر سورهٔ براءة مخیر است در گفتن بسم الله و ترک
آن بشرطی که هرگاه بسم الله گوید اعتقاد نکند که بسم الله جزء این سوره است اما این وجه
پیش اکثر قراء پسندیده و تحسین نیست و نباید دانست که خلاف است میان قراء در
اول هر سوره ابتدا به بسم الله کردن و ترک آن نمودن و عاصم و قالون و ابن کثیر
و کسائی که اصحاب بسمله اند ایشان ترک بسم الله را در اول سوره جایز نمیدانند بلکه
پیش ایشان ابتدا به بسم الله در اول هر سوره از سوره قرآنی از جمله لوازم است و باقی قراء
و ورش که راوی دیگر نافع است و ابن عامر و ابو عمرو و حمزه ترک بسم الله نموده اند چنانکه در
کتب قرائت مکتوب است و هرگاه خواهند بسم الله الرحمن الرحیم را وصل کنند بسوره چهار صورت
محتمل است اوّل وصل طرفین دوّم قطع طرفین سیّم قطع اولی و وصل ثانی

چهارم وصل اول و قطع ثانی و وجه ثالث اولی و بهتر است و وجه رابع نزد قراء قبیح و
ناپسندیده است فایده علماء قراءت گفته‌اند که نه صورت است که بسم الله الرحمن الرحیم
را وصل بآن نباید کرد اوّل سوره محمد صلی الله علیه وآله وسلم دوّم لا اقسم
بیوم القیمة سیّم عبس وتولی چهارم ویل للمطففین پنجم لا اقسم بهذا
البلد ششم لم یکن هفتم الهیکم التکاثر هشتم ویل لکل همزة نهم
تبت ید ابی لهب سنت است پیش قراء که بسم الله الرحمن الرحیم را بسوره دیگر وصل
باید کرد اوّل فاتحة الکتاب دوّم انعام سیّم الکهف چهارم السبا پنجم
الملئکة ششم سورة الانبیاء هفتم سورة الرحمن هشتم القمر نهم الحاقة
دهم القارعة اگر بسم الله الرحمن الرحیم را بهر سوره از سور قرآنی وصل کرد اما
تاکید در این ده سوره بیشتر شده است زیرا که اگر بسم الله الرحمن الرحیم را باین ده سوره
وصل کند بسبب زیادتی اجر و ثواب خواهد بود فصل چهارم در بیان اختلاف قراء
سبعه در فاتحه و اخلاص بدانکه سوره فاتحة الکتاب هفت آیه است بی خلاف اما در تعیین
آیه خلاف کرده‌اند جمعی بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه گفته‌اند و صراط الذین انعمت
علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین این مجموع را یک آیه داشته‌اند
وبعضی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین این مجموع را یک آیه شمرده‌اند

وصراط الذین

وصراط الذین انعمت علیهم را یک آیه گفته‌اند و این سوره مکی است و بعضی
و جمعی برآنند که مکی و مدنی است یعنی دو مرتبه نازل شده و این سوره را فاتحة الکتاب و ام
القرآن و سبع المثانی و سوره الحمد گفته‌اند و این سوره صد و چهل و دو حرف است و در یکی از
کتب معتبره مکتوب است که این سوره صد و بیست و چهار حرف است با بسمله و مجموع پیغمبران صد و
بیست و چهار هزار اند هر که این سوره بخواند حضرت واهب العطایا ثواب صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر باو کرامت کند اللهم ارزقنا تلاوته فی آناء اللیل و اطراف النهار
واحشرنا مع محمد و آله الابرار بحق محمد و آله الاطهار و چون بدون خواندن این
سوره نماز صحیح نیست بنابراین واجب و لازم است بر قاری که این سوره را بتجوید و ترتیل
بخواند تا نماز صحیح باشد یعنی باید هر حرفی را از مخرج مقرره خود اخراج کند و رعایت
تشدید و اعراب را نماید و پیروی صفات انقه واجب است که حروف از یکدیگر ممتاز
کرده و مد واجب را بجا آورد و رعایت نظام قرآن کند و بعضی از علماء گفته‌اند
که بر قاری لازم است که در حال تلاوت هر کلمه را که بوصل باید خواند مثل قل اللهم
و رسول الله بوصل بخواند و هر کلمه را که بوصل نباید خواند جمیع حروف آن کلمه را در
کلمه تمام کند بعد از آن شروع بکلمه دیگر کند یعنی چنان بخواند که حرف آخر کلمه
سابق را قطع کند و جزو اول کلمه لاحق سازد مثل یوق شح نفسه را قشح

خواند و لَوْمَةَ لائِمٍ را تلائم گوید و مَوَدَّةَ بَیْنِکُمْ را تبینکم قراءت
کند و امثال این نوع تلاوت کردن قبیح و ناپسندیده است چنانکه
جمعی از قرّاء بر آنند که اگر با این طریق تلاوت کند هفت موضع است که در
سورهٔ حمد که شباهت با اسم شیطان بهم میرساند اول دئل دوم هیاب
سیم کیو چهارم کنع پنجم کنع ششم تعل هفتم بعل و غرض از این کلمات
نه کرانست که الف لام از آخر کلمهٔ اَلْحَمْدُ قطع نکند و با اول کلمهٔ لِلّٰهِ وصل
نکند که دئل شود و ها را از لِلّٰهِ جدا نکند و برَبِّ نه چسباند که هیاب شود
و کاف را از مالِکِ قطع نکند و جزء اول یَوْمِ الدِّینِ نکرده اند که
کیو شود و کاف را از اِیّاکَ جدا نکند و با اول نَعْبُدُ نه چسباند که کنع
شود و کاف را از و اِیّاکَ قطع نکند و با اول نَسْتَعِینُ وصل نه کند
که کنس شود و تا را از اَنْعَمْتَ جدا نکند و به عَلَیْهِمْ نچسباند که تعل شود
و با را از غَیْرِ الْمَغْضُوبِ قطع نکند و به عَلَیْهِمْ وصل نکند که بعل شود
و هرگاه در این سورهٔ مذکوره چنین خواند که دئل و هیاب گردد که
شباهت با اسم شیطان بهم میرساند و اگرچه اسم شیطان در سورهٔ حمد مکتوب
نیست و در کتب معتبره حدیث نیز اسماء شیطان با این عنوان بنظر نرسیده

اما علماء

اما علماء قراءت با این طریق در بعض از کتب خود نقل کرده اند و از ظاهر عبارت ایشان
چنین مفهوم میشود که تاکید و مبالغه ایست از برای صحت قراءة فاتحة الکتاب چون
در شبانه روزی پنج مرتبه سورهٔ حمد در نماز خوانده میشود و صحت نماز بصحت قراءت
حمد است بنابر این مبالغه و تاکید در این سوره بیشتر کرده اند پس باید که در سورهٔ
فاتحة الکتاب در حال تلاوت و قراءة کمال احتیاط بکند چنانچه حرف ساکن را متحرک
و متحرک را ساکن و مشدد را مخفف و مخفف را مشدد نگرداند تا باعث نقصان
نماز و فساد آن نشود و در بعض از کتب قراءة مکتوبست که در حمد پنجاه و یک موضع است
که قاری باید احتیاطات تمام کند تا نماز او صحیح باشد و ذکر آن باعث تطویل میشود
و این فقیر آنچه اهم و لا بد است در این کتاب ذکر آن میکند اول باید که باء
بسم الله از مخرج خود که میان هر دو لب است یعنی از تری لب که داخل لب است
اخراج کند و اگر از خشکی لب که بیرون لب است ادا کند گاه باشد که مشتبه به میم شود
و بسم الله را مسم الله گوید یا مشتبه به پا شود چنانکه فارسی زبانان پدر و پسر
گویند و بسم الله را پسم الله خوانند و در سین هم رعایت صفیر کند تا بکمال از مخرج ادا
شود و لفظ جلاله که ما قبل او مکسور است ترقیق بجا آرد و ملاحظه نماید که در راء
مشدد تکرار نشود و حرف سابق بحرف مشدد نیز زند تا تشدید بعمل آید

و ضمهٔ دال الحمد را اشباع نکند که واو تولد کند و همچنین کسرهٔ هاء لله نیز اشباع نکند
که یا بهم رسد و کاف مالک را فتح رسانند مد چنانکه صورت زیادتی بهم رسد که از
مخرج بگردد و در محل اخراج کاف احتیاج کند که ناگاه مشتبه بکاف فارسی نشود و همزه
را در هر دو لفظ ایاک نعبد تا شده ثقیل آید و احتیاط کند از کسرهٔ همزه
یا تولد نکند و فتحهٔ کاف ایاک و ایاک را اشباع نکند که الف حاصل شود و در
کلمهٔ نستعین رعایت صفیر را در سین و همس تا در استعمال در هر دو جا بجا آورد
تا سین بصاد و تا بطا مبدل نگردد و نون انعمت را اظهار کند و در حرف ضاد که
در این سوره در دو موضع واقعست صفت استعلا و اطباق بجا آورد و در صفت
استطاله مبالغه تمام نماید تا از مخرج ظا اخراج نشود و در این محل تکلم بضاد صغیر
نکند تا مشتبه بر انکر نگردد و در محل اخراج ضاد دهن را کج نکند و لب را حرکت ندهد
زیرا که توهم آن میشود که از مخرج بگردد بدانکه عاصم و کسائی مالک را با ثبات
الف خوانده اند که اسم فاعل باشد و باقی قرآء بحذف الف ملک بخوانند که صفت
مشبهه باشد و ابو عمرو ادغام کرده میم الرحیم را در میم ملک و مخیر است در
مد سه الف و دو الف و یک الف و باقی قرآء باظهار خوانده اند و حمزه همزه
لفظ و ایاک و ایاک را در حال وقف به تحقیق و تسهیل کالیا خوانده و باقی

قرا در وقف

و باقی قرآء در وقف و وصل بتحقیق میخوانند و حمزه نیز در حال وصل مثل باقی قرآء
بتحقیق روایت میکند و قنبل که راوی ابن کثیر است لفظ الصراط و صراط را باشمام بسین
خوانده غیر حمزه بصاد خالص میخوانند و خلف که راوی حمزه است کلمهٔ الصراط و صراط را باشمام
خوانده یعنی خلط کرده صاد را بزا چنانکه نه صاد صریح باشد و نه زای صریح و خلاد
که راوی دیگر حمزه است الصراط را اشمام کرده و صراط را بصاد خالص میخوانند و حمزه علیهم را
در هر دو موضع بضم ها خوانده وقفا و وصلا و باقی قرآء بکسر ها میخوانند و ابن کثیر بخلاف
و قالون بخلاف عنه بضم میم علیهم در هر دو موضع میخوانند و اشباع نیز میکنند چنانکه از ضمه
واو تولد کند و باقی قرآء باسکان میم خوانده اند اسعدک الله تعالی فی الدارین که سورهٔ
اخلاص مکیست و بعضی بر آنند که مدنیست و نوزده کلمه اند و نصف و شش حرفست و این سوره نزد
مدنی و عراقی چهار آیه است و نزد مکی و شامی پنج آیه است زیرا که ایشان لم یلد را یک آیه
دانسته اند و مدنی و عراقی لم یلد و لم یولد را بمجموع یک آیه میدانند و تجوید این سوره
بنوعیست که در سورهٔ حمد مذکور شد و احتیاط تمام باید کرد که هر حرفی را با صفات مقرره از
مخرج خود اخراج کند چنانکه گفته شد و چون اکثر اوقات این سوره در نماز خوانده میشود در حالی
متوجه شود که در نماز خوانده شود و رعایت اعراب و تشدید بغایت بر جماعت قرائت نماید که ساکنی را متحرک
و متحرک را ساکن و مشدد را مخفف و مخفف را مشدد نگرداند تا نماز صحیح باشد و لفظ احد

که در اول این سوره واقع است اگر وصل کنند باسم جلاله در ان هنگام نون تنوین را
کسره باید و بتر قیق باید خواند و اگر در کلمه احد وقف کند و ابتدا بلفظ جلاله نماید در این حال
بتفخیم باید قرائت نمود و حرف دال که در آخر الفاظ این سوره مکتوب است قلقله کنند و اگر بر
ان کلمه وقف کنند قلقله زیاده باید کرد و نون لم یکن را در لام لم ادغام بی غنه از برای جمیع
قرآء بجای باید آورد و حفص که راوی عاصم است کفوا را بفتح فا و فتح واو منونا خوانده و بکر
که راوی دیگر عاصم است با جمیع از قرآء بضم فا و فتح همزه منونا بغیر واو میخوانند و حمزه
بسکون فا و فتح همزه منونا در حال وصل خوانده و در حال وقف نقل میکند حرکت همزه را بفا و حذف
همزه میکند که کفا باشد و نزد بعضی بدل میکند همزه را بواو مفتوحه که بعد از وی الف باشد
بدل از تنوین و بسکون فا کفوا باشد و خلف که راوی حمزه است بسکون فا و همزه منونا خوانده
وقفا و وصلا [فصل ...] در بیان هاء کنایه هر هائی که ضمیر مفرد مذکر غائب باشد مثل به وله
وفیه وعلیه ونصره ومغلوه وهلاه واجتبیه و باید دانست که انچه معتبر است نزد
قرآء حال تلفظ است نه صورت کتابت زیرا که بسیار چیز است در قرآن که در خط است و بتلفظ
در نمی آید مثل الف انا والف بعد از واو جمع مثل قالوا و واو اولئک و اولات و بسیار
چیز است که در کتابت نیست و در تلفظ در می آید مثل واو داود و یلوون و تلوون
ویستوون و وری که این الفاظ بیک زنه میشوند و بدو واو خوانده میشوند و هاء کنایه

بنزاز ابن قبیل است که او را بیک حرف مینویسند و در حال صله در تلفظ از ضمه
واوی و کسره یائی حاصل میشود که در صورت کتابت نیست و باید دانست که هاء کنایه
محکوم بچهار حکم میگردد **اول** هر گاه ماقبل و مابعد او دو متحرک باشد مثل وله
ذریته وربه ان جمیع قرآء متفق اند در صله ان **دوم** هر گاه ماقبل و مابعد او در
ساکن باشد مثل منه اسمه وفیه اخلل اقا نیز همه قرآء متفق اند در عدم
صله ان **سیم** هر گاه ماقبل متحرک و مابعد ساکن باشد مانند له الملک ولا یرضی
لعباده الکفر نیز هیچکس صله نکنند **چهارم** هر گاه ماقبل ساکن و مابعد متحرک باشد
مثل فیه هدی و مستقر او علیه انبئنا را هیچکس صله نکرده الا ابن کثیر و حفص که راوی
عاصم است موافق کرده بوی در لفظ فیه مهانا در سوره فرقان و کلمه یلقه لکه
و در سوره زمر بنیا رسن حلم است زیرا که اصل او یرضی بود که ضد شد و ترتیب این کریمه برین نهج است
وان تشکروا یرضه لکم ابن کثیر صله کند و عاصم را صله نباشد و هانفقه
سوره هود هیچیک از قرآء صله نکرده اند زیرا که از اصل کلمه است نه ضمیر و هاء لم ننته
بصیغه خطاب هر جا واقع شود نیز هیچکس صله نکنند زیرا که از اصل کلمه است نه ضمیر مفرد
غائب مذکر و باید دانست هاء سکتی که مذکور میشود اگر چه از اصل کلمه نیست اما المیت ساکن
است و حرکت دادن او را پیش بعضی قرآء قبیح و ناپسندیده است و مکروه و در حکم جزء کلمه است

دهای سکت بسیار است و شیخ جزری کثر الله در کتاب نشر مذکور ساخته و آنچه درین کتاب مذکور
میگردد هشت موضع است اوّل لَمْ يَتَسَنَّهْ در سورهٔ البقره دوّم اقْتَدِهْ در سورهٔ انعام و حمزه
و کسائی بحذف هاء در حالت وصل میخوانند و ابن عامر بکسر خوانده از غیر صله و ابن ذکوان
بکسر با صله روایت میکند و باقی در وصل باسکان هاء قرائت میکنند سیم كِتَابِيَهْ چهارم
حِسَابِيَهْ پنجم مَالِيَهْ ششم سُلْطَانِيَهْ هر چهار در سورهٔ الحاقه هفتم مَا هِيَهْ در
سورهٔ القارعه بدانکه بعضی از الفاظ مخصوصه جاری نیست مثل يُؤَدِّهْ و فَضْلِهْ
و نُوَلِّهْ و نُؤْتِهْ و احوال هر یک از این کلمات در محل خود ذکر کرده خواهد شد باب
دوّم در بیان مستحسنات قرائت و این بر پنج فصل است فصل اوّل در بیان صفات
حروف بدانکه صفات حروف از جمله مستحسنات است و علما گفته اند که از صفات آنقدر واجب
است که حروف از یکدیگر ممتاز گردند پس هر حرفی را با صفات مقرره تکلم باید کرد
تا بکماله از مخرج اخراج شود و صفات مشهوره ده اند همس ضد جهر شدید ضد رخوه استعلا
ضد استفال اطباق ضد انفتاح انزلاق ضد اصمات مجملا ذکر شد مفصلا ذکر
کرده میشود همس در لغت آواز خفی و ضعیف را گویند چون در محل تکلم با این حروف
صوت ضعیف ظاهر میشود و جریان در این صوت بهم میرسد چنانکه مرتبه مرتبه ضعیف میشود
تا آنکه در ضعف قطع میشود از این جهت مهموسه گفته اند و آن ده حرف اند مجتمع در

کلمات فحثه شخص

در کلمات فَحَثَّهُ شَخْصٌ سَكَتَ و باقی همه صفت جهر دارند جهر در لغت آواز
بلند و جهر آشکار را گویند چون آواز در محل تکلم با این حروف بلند میشود و نفس با آن
جاری نمیشود بلکه در آن بکلی بستگی بهم میرسد و صوت منقطع میگردد از جهت
جهر نامیده اند و آن نوزده حرف اند مجتمع در ترکیب ظِلُّ قَوٍّ رَبَضٍ إِذْ غَزَا جُنْدٌ
مُطِيعٌ و شدیده در لغت سختی را گویند چون این حروف بسختی تمام از مخرج خود
اخراج میشوند از جهت شدیده گفته اند و آن هشت حرف اند مجتمع در کلمات
أَجِدُ قَطٍّ بَكَتْ و باقی حروف بعضی از ایشان صفت رخوه دارند و بعضی
در مابین شدیده و رخوه میگویند رخوه در لغت سستی را گویند چون این حروف
بسستی از مخرج خود اخراج میشوند بنا بر آن رخوه نامیده اند و آن شانزده حرف اند
که رخاوت محض اند مجتمع در ترکیب حَسٌّ شَخْصٌ زهن قسطٍ غاضی ثَلْجٍ
پنج دیگر مابین شدیده و رخوه شمرده اند مجتمع در ترکیب لَنْ نَغْ یعنی پنج حرف نه
چنان سست میشوند که از رخوه باشند و نه چنان سخت میشوند که از شدیده باشند از آن است
که مابین شدیده و رخوه دانسته اند استعلا در لغت طلب بلندی کردن است چون زبان
در محل تکلم با این حروف میل بکام بالا میکند از جهت مستعلیه نامیده اند و آن هفت
حرف اند مجتمع در کلمات خُصَّ ضَغْطٍ قِظْ و غیر این هفت حرف همه صفت

استفال دارند استفال در لغت طلب پستی کردن است چون در محل تکلم با این
حروف میل بکام پایین میکنند بنا بر آن مستفله گفته اند و آن بیست و دو حرف اند
مجتمع در ترکیب بشرف لجت کن رع ذی جمال اذ دلسه اطباق در لغت طبق
کردن است و پوشانیدن است چون زبان در محل تکلم با این حروف مثل طبق میشوند
و کام بالا را میپوشانند از این جهت مطبقه نامیده اند و آن چهار حرف است مجتمع در
ترکیب صض طظ و غیر از این چهار حرف همه صفت انفتاح دارند انفتاح در لغت
گشودن و جدا کردن است چون زبان در محل تکلم با این حروف از کام بالا گشاده میشوند
از آنجهت منفتحه گفته اند و آن بیست و پنج حرف اند مجتمع در کلمات تحلا لجی
خشی قد نع غنم ذیل سوف کفه اذلاق در لغت تیزی و سبکیست و طرف
هر چیز را گویند چون این حروف سه از طرف لسان و سه از طرف لب اخراج میشوند
بنا بر آن مذلقه نامیده اند و آن شش حرف اند مجتمع در ترکیب فر من لب و باقی
همه صفت اصمات دارند اصمات در لغت گرانی و منع است چون این حروف
ثقیل و گران از مخرج خود اخراج میشوند از آنجهت مصمته گفته اند و اهل لغت گفته اند
که منع است صیغه رباعی مجرد و خماسی مجرد که همه حروف آن مصمته باشند و البته یک
از حروف مذلقه در وی باشد از آنست که عسجد و عسطوس را عجمی گفته اند و حرف

مصمته بیست و سه اند

مصمته بیست و سه اند مجتمع در کلمات اجل خص فاض سق شط زهر کی
حلت ثغ ع و صفاتیکه ضدیت با صفات ما تقدم ندارد شش اند اول صفیر دوم
قلقله سیم تفشی چهارم لین پنجم انحراف ششم استطاله صفیر در لغت آواز است
کرده است یعنی صوتی که مشابه صوت طیور باشد چون در محل تلفظ با این حروف صوتی که
مشابه صوت گنجشک باشد از بیخ دندانها ظاهر میشود از این جهت صفیریه گفته اند و حروف
متصف بصفت صفیریه سه اند صاد و سین و زا قلقله در لغت جنبیدن و حرکت دادن است
چون این حروف در حال سکون در مخرج خود می جنبند از این جهت قلقله نامیده اند
و حروف متصف بصفت قلقله پنج اند مجتمع در ترکیب قطب جد تفشی در لغت
منتشر و پراکنده شدن است چون این حروف در مخرج خود پهن و منتشر میگردد از این
جهت تفشی نامیده اند و آن خاصه شین است و بس لین در لغت نرمی است چون این
دو حرف که متصف بصفت لین اند بنرمی از مخرج اخراج میشوند بنا بر آن لین گفته
اند و آن واو ساکن ما قبل مفتوح و یای ساکن ما قبل مفتوح است انحراف در لغت
منحرف شدن است و برگشتن است چون زبان در محل تکلم با این دو حرف که متصف بصفت
انحراف اند که آن لام و را است از مخرج بر میگردد و میل باندرون دهان میکند و بعضی
از استادان گفته اند که دو حرف مایل اند بسر زبان و لام زبان بر محل این دو حرف کج

میشود و میلی باندرون و میلی باندرون دهن میکنند از این سبب منحرف نامیده اند

استطاله در لغت طلب دراز کردن است چون این حرف در مخرج خود دراز میشود

از این جهت مستطیله گفته اند و خاصه ضاد است و بس و بعضی معنی دیگر گفته اند

استطاله کردن کشتی کردن است یعنی ضاد کردن کشتی است چنانکه میکشاند از مخرج خود تا

مخرج لام و هر کسی را آرام نتوان کرد مگر کسی که زحمت بسیار کشیده باشد و مخرج

ضاد از جمیع مخارج مشکل تر است و درست اخراج کردن ضاد از مخرج معین خود در

کمال اشکالات و در نقل است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که من افصح

عرب هم باد اکردن ضاد از مخرج معین خود بدانکه هر حرفی را از حروف تهجی پنج صفت

است و بعضی را زیاده بر پنج نیز است چنانکه بوضوح تمام مذکور میگردد همزه را پنج

صفت است جهر شدت استفال انفتاح اصمتات با را شش صفت است جهر شدت

استفال انفتاح انزلاق قلقله تا را پنج صفت است همس شدت استفال انفتاح اصمتات

ثا را پنج صفت است همس شدت استفال انفتاح اصمتات جیم را شش صفت است جهر

شدت استفال انفتاح اصمتات قلقله حا را پنج صفت است همس و رخوه استفال

انفتاح اصمتات خا را شش صفت است همس رخوه استعلا انفتاح اصمتات

دال را شش صفت است جهر شدت استفال انفتاح اصمتات قلقله ذال را پنج صفت است جهر

رخوه استفال انفتاح اصمتات را را شش صفت است جهر تکرار بین الشدة و الرخاوة

استفال انزلاق انحراف زا را شش صفت است جهر رخوه استفال انفتاح اصمتات

صفیر سین را شش صفت است همس رخوه استفال انفتاح اصمتات صفیر شین را

شش صفت است همس و رخوه استفال انفتاح اصمتات تفشی صاد را شش صفت

است همس رخوه استعلا اطباق اصمتات صفیر ضاد را شش صفت است جهر رخوه

استعلا اطباق اصمتات استطاله طا را شش صفت است جهر شدت استعلا اطباق

اصمتات قلقله ظا را پنج صفت است جهر رخوه استعلا اطباق اصمتات عین را پنج

صفت است جهر بین الشدة و الرخاوة استفال انفتاح اصمتات غین را پنج صفت است جهر

رخوه استعلا انفتاح اصمتات فا را پنج صفت است همس رخوه استفال انفتاح انزلاق

قاف را شش صفت است جهر شدت استعلا انفتاح اصمتات قلقله کاف را پنج صفت است

همس شدت استفال انفتاح اصمتات لام را شش صفت است جهر بین الشدة و الرخاوة

استفال انفتاح انزلاق انحراف میم را پنج صفت است جهر بین الشدة و الرخاوة استفال

انفتاح انزلاق نون را پنج صفت است جهر بین الشدة و الرخاوة استفال انفتاح انزلاق

واو را شش صفت است جهر رخوه استفال انفتاح اصمتات لین ها را پنج صفت است همس رخوه استفال

انفتاح اصمتات یا را شش صفت است جهر رخوه استفال انفتاح اصمتات لین فصل دوم

در بیان حروف مفخمه و مرققه بدانکه حروف مستعلیه همه مفخم اند و ترقیق ایشان روا نیست
وانچه متصف بصفت اطباق اند تفخیم زیاده باید کرد و حروفی متصف بصفت
اطباق اند اطباق در ایشان بجا باید اورد خصوصا صاد و طا که اگر اطباق بجا نیارند
صاد بسین و طا بتا مشتبه شود ناچار است از ابقاء اطباق طا در مثل کلمه اَحَطتُ و
بَسَطتَ و فَرَّطتُ و در ابقاء صفت استعلا قاف در کلمه اَلَم نَخلُقکُم مِن مَاءٍ
مَهِینٍ در سوره المرسلات و علما ان خلاف کرده اند هر دو وجه معمول است
و ذهاب اولی است یعنی ترک ابقاء صفت استعلا قاف بدانکه حروف مستفله همه
ترقیق اند یعنی همه باریک اند و همه را باریک باید گفت و تفخیم ایشان نباید کرد مگر لام
لفظ جلاله که الله و اللهم است هرگاه ماقبل ایشان فتحه یا ضمه باشد مثل اِنَّ اللهَ و رَسُولُ
اللهِ و اللهم تفخیم باید کرد و اگر ماقبل مکسور باشد مثل بسم الله الرحمن الرحیم و
وَبِاللهِ و قُلِ اللهم ترقیق باید کرد مگر را مفتوح یا مضموم مثل رَحمَة و رُزِقُوا
یا را ساکن ماقبل مفتوح یا مضموم خواه در اصل ساکن باشد مثل اَلمَرءُ و القُرءانِ یا در
حال وقف ساکن گردد مثل بِقَدَرٍ و سُعُرٍ یا را ساکن ماقبل ساکن ماقبل ماقبل مفتوح
یا مضموم مثل النُّجُر و الیُسر در این صور مذکوره تفخیم باید کرد و اگر را ساکن مکسور
باشد مثل رِزق یا را ساکن باشد و ماقبل مکسور که کسره اصلی باشد مثل فِرعَونَ یا را

ساکن باشد مثل

ساکن باشد و ماقبل را یا ساکن باشد اعم از انکه ماقبل یا مفتوح باشد مثل خَیرٍ یا مکسور
باشد مثل قَدِیرٌ در این چند حالت ترقیق باید نمود و مگر را ساکن ماقبل مکسور
که کسره غیر اصلی باشد مثل اِرجِعِی و اِرجِعُوا یا کسره منفصل باشد مثل الَّذِی
ارتَضَی و یا بُنَیَّ ارکَب مَعَنَا بنا بر قرائتی که بکسره باء خوانند و اَمِ ارتَابُوا
وَاشطُط
وَاِن رَبُّکُم یا را ساکن ماقبل مکسور که کسره اصلی باشد اما بعد از را یکی
در کلمه که هست حرف استعلا باشد انچه از حروف مستعلیه سبعه در کلمه که ماقبل
را بکسره اصلی واقع شده سه حرف است صاد و طا و قاف صاد در سه موضع اوّل
اِرصَادًا لِمَن حَارَبَ الله در سوره توبه دوم مِرصَادًا لِلطَّاغِینَ در سوره عمّ
و لَبِالمِرصَادِ در سوره والفجر طا در یک موضع فِی قِرطَاسٍ در سوره انعام
قاف در دو موضع فِرقَةٍ مِن کُلِّ فِرقَةٍ در سوره توبه سیم فَکَانَ کُلُّ فِرقٍ در سوره شعراء و در این
صور مذکوره تفخیم باید نمود مگر در کلمه فِرقٍ که در این خلاف کرده اند بعضی تفخیم کرده اند
بنا بر اصل قاعده وجه از را حرف استعلا واقع شده و بعضی ترقیق نموده اند زیرا که را
در میان دو کسره واقع شده است هر دو وجه نزد قراء محقق پسندیده است و بباید دانست
که الف در تفخیم و ترقیق تابع ماقبل خود است پس اگر الف بعد از یکی از حروف استعلا واقع
شده باشد مثل الصَّالِحَاتِ و الضَّالِّینَ تفخیم در حروف استعلا زیاده باید کرد و ان

زیادتی از برای الف است و اگر بعد از یکی از حروف استفال مکسور باشد مانند مالِکِ و عمّا
انزل ترقیق و استفال زیاده باید نمود و آن زیادتی از برای الف است و اگر بعد از
راء مفتوحه مثل رازق یا بعد از الف لام جلاله بشرطی که ماقبل مفتوح یا مضموم
باشد مثل اِنَّ اللّه و رسولُ اللّه و اللّهمّ واقع شده باشد نیز تفخیم زیاده باید کرد و آن
زیادتی از برای الف است و حروف مجهوره جهر و شدیده را شدت بجای باید آورد خصوصاً
قاف که جهر و شدت بجای نیاورند قاف مشتبه بغین شود و کاف اگر شدت نکنند مشتبه بکاف
فارسی شود و حروف مطبقه را اطباق بجای باید آورد خصوصاً در طا که اگر اطباق
نکنند صاد بسین و طا بتا بدل شود و ناچار هست از ابقاء صفت اطباق طا
در مثل لحطت و بسطت و فرطتم و فرطت و ابقاء صفت استعلاء قاف
در کلمه الم نخلقکم من ماء مهین در سوره المرسلات و ذکار آن خلاف کرده اند
و هر دو وجه را اعتبار نموده اند و ذهاب اولی است یعنی ترک کنند صفت استعلا
قاف را در این دو لفظ و این کلمات پیشتر از این نیز مذکور شده اند و حروف صفیر را
صفیر بجای باید آورد خصوصاً زا تا مشتبه بذال نشود و حروف همس را همس بجای
باید آورد تا بکلی از مخرج خود اخراج نشود خصوصاً ها که اگر همس بجای نیاورند از
کلام ساقط گردد مثل اشهد را اگر در ها همس بجای نیاورند ادا نشود و حروف

قلقله را قلقله باید

قلقله را قلقله بجای باید آورد و گاهی که ساکن باشند و اگر سکون وقفی شده قلقله بیشتر باید کرد
مثل یقتلون و من باقٍ و یطهرن و الاسباط و ربوة و الاسباب و المجید
و زوجٍ بهیجٍ و یلخلوک و بئس المهاد و حروف انحراف را صلاحیت تکرار
دارند خصوصاً راء که گاهی که مشدد باشد مثل الرحمن الرحیم که اگر احتیاط نکنند
راء مکرر گردد و تکرار لحن است پس احتیاط تمام باید کرد که تکرار در راء واقع
نشود که سبب افساد نماز شود فصل پنجم در بیان ادغام بدانکه ادغام بر دو نوع است
کبیر و صغیر ادغام کبیر آنست که اول مثلین یا متقاربین یا متجانسین متحرک باشد
ساکن کرده اند و در ثانی ادغام کنند مثل نحو ما سلککم و مناسککم
مثال مثل خلقکم و رزقکم مانند المساجد تلک
و النفوس زوجت و این ادغام در قرائت ابوعمرو است اما از مثلین الجه در
یک کلمه واقع شده اند دو لفظ را با دغام میخوانند و آن همان دو کلمه است که
جهت مثال ذکر شد ما سلککم سوره البقره و مناسککم در سوره المدثر
و ما بقی الجه از مثلین در یک کلمه واقع شده اند با ظهار میخوانند مثل جباههم
و لبثکم و اتحاجوننا و تعدانني مانند اینها جمیعاً با ظهار خوانده اند و از
مثلین الجه در دو کلمه مذکور شده اعم از آنکه ماقبل او ساکن باشد یا متحرک مثل فیه

هدیً و ذلک که کنتی جمیعا را بادغام بخوانند الا کلمه فلا یحزنک کفره را
در سوره لقمان باظهار بخوانند زیرا که در ماقبل کاف نون ساکن واقع شده و اگر اول از مثلین
شده باشد یا منون یا تاء خطاب یا تاء متکلم واقع شده باشد مثل اجل لکل مسّ
سقر صوافّ فاذا وامّة موسی والیم ما وانصار ربنا وافانت تکره
کنت ترابا و مانند اینها باظهار بخوانند و اگر کلمه اول از مثلین معتل باشد مثل
یخل لکم وان یک کاذبا و مانند اینها بعضی باظهار خوانده و بعضی بادغام از
ابو عمرو روایت کرده اند و عاصم در جمیع قواعد ادغام کبیر خواه مثلین و خواه متقاربین
و خواه متجانسین باظهار خوانده الا در دو کلمه یکی ما مکّنی که اصل او ما مکننی بوده نون
اول را ساکن کرده اند و در دوم ادغام کرده اند سوره کتابت ببیک نون مشدد نوشته
میشود و این سوره الکهف مکتوب است و دیگری لا تأمنّا که اصل او لا تأمننا بوده است
نون اول را ساکن کردند و در دوم ادغام کردند سوره کتابت ببیک نون مشدد
کتابت میشود و در لا تأمنّا اشمام لازم است و اشمام در این جا بهم آوردن لبهاست
بعد از اسکان و بنا بر اشمام ادغام لا تأمنّا ناقص شد و این در سوره یوسف مذکور است
ادغام صغیر آنست که اول از مثلین یا متقاربین یا متجانسین ساکن باشد و در دوم
ادغام کنند و این بر دو قسم است یکی متفق علیه و دیگری مختلف فیه اما متفق علیه
ادغام

ادغام مثلین است خواه در یک کلمه باشد مانند یدرککم الموت و یوجّهه و خواه
در دو کلمه مثل واضرب بعصاک الحجر و ربحت تجارتهم مگر اینکه
اول حرف مد باشد که در هنگام مد ادغام نباید کرد زیرا که در حرف مد یک
الف مد حقیقی طبیعی لازم است و ادغام و مد ضد هم اند مثل فی یوم و قالوا
وهم اما اگر حرف اول لین باشد ادغام باید کرد مثل عصوا وکانوا
یعتدون و یا لینی در کلام ملک علام بیاء نرسیده و ادغام متقارب آنست
که دو حرف که مخرج ایشان با یکدیگر نزدیک باشد بهم رسند مثل الم نخلقکم
در سوره المرسلات لیکن در ابقاء صفت استعلاء قاف و ذهاب آن خلاف کرده اند
بر هر دو وجه معمول است و ذهاب اولی است یعنی ترک ابقاء صفت استعلاء قاف
نماید و لام بل و هل و قل در لام و را مثل بل لما یذوقوا و بل ربکم و قل
لهم و قل رب و هل لکم و لفظ هل در قرآن عظیم و فرقان کریم براء نرسیده
ادغام متجانس آنست که دو حرف از یک مخرج باشند و بیکدیگر برسند از آن
جمله ادغام ذال اذ است در دال و ظا مثل اذ ذهب و اذ ظلموا
و دال قد در دال و تا مانند قد دخلوا و قد تبین و اگر چه در اکثر کتب قراءة ذکر
دال قد شده اما مراد اعم است نه اخص تا اینکه دال عبدتم و حصدتم ذکر

وما ينه داخل باشد وتاء تانيث ساكنه در تا ودال در طا مثل كانت تاتيهم واجيبت
دعوتكما وقالت طائفة مثال اول از مثله مذكوره مثال ادغام مثلين بمناسبت ذكر شده
وطا در تا مثل احطت وبسطت وفرطت وفرطتم زيرا چاراست از ايقاع
اطباق طا در امثله مذكوره الف لام تعريف در چهارده حرف ادغام شود وان الف لام
در اين هنگام الف لام شمسى گويند وان چهارده حرف اينست ت ث د ذ ر ز
س ش ص ض ط ظ ل ن مثل التائبون الثمرات الدنيا الذكر الرسول
الزكوة السلام الشمس الصالحات الضالين الطارق الظالم الليل
النهار والف لام تعريف نزد چهارده حرف اظهار شود اگرچه در اين مقام ذكر ان
جاى جاى اين نيست اما بنا بر مناسبت ذكر شد واين لام در اين وقت الف لام قمرى مى نامند
وان چهارده حرف اينست ا ب ج ح خ ع غ ف ق ك م و ه ى مثل الاسار
البحر الحسنة الخلد العظيم الغفار الفجار القهار الكبير
المومن الوالدات الهدى اليقين وانچه مذكور شد از متفق عليه است وبعد از
اين شروع ميشود بمختلف فيه مختلف فيه انچه عاصم بهرد و روايت ويك روايت
از مختلف فيه ادغام كرده ذكر ان خواهد شد وانچه عاصم بهرد و روايت ادغام نموده اند
ان نون ملفوظى طسم در كاف است در ميم وثاء در كلمه يلهث ذلك در سوره اعراف

وباء در ميم در لفظ

وباء در ميم در لفظ اركب معنا در سوره هود وانچه بيك روايت ادغام كرده اند روايت ديگر است
وان نون ملفوظى يس است در واو القرآن ونون ملفوظى ن است در واو والقلم ودر هر دو
موضع در حال اصل با ادغام ميخوانند در حال وقف در هر دو موضع با اظهار ميخوانند وذال را و تا از باب
اخذ و اتخذ مثل اخذتم واتخذتم ودر باقى امثله مختلف فيه عاصم بهرد و روايت با اظهار
خوانده وان ذال اذ است نزد شش حرف تا وجيم وذال و زا و سين وصاد مثل اذ تبرأ واذ
جعل واذ دخلوا اذ زين واذ سمعتموه واذ صرفنا ودال قد نزد هشت حرف جيم
وذال و زا و سين وشين وصاد وضاد و ظا مثل ولقد جعلنا ولقد ذرانا
ولقد زينا ولقد سمع الله وقد شغفها ولقد صرفنا ولقد ظلمك ضل ولقد
ظلمك وتاء تانيث ساكنه نزد شش حرف ثا وجيم وزا و سين وصاد وظا مثل كذبت
ثمود وجبت جنوبها وخبت زدناهم وانبتت سبع سنابل وحصرت
صدورهم وكانت ظالمة ولام هل نزد سه حرف تا وثا ونون مثل هل تنقمون
وهل ثوب وهل نحن لكم ولام بل نزد هشت حرف تا وزا و سين وضاد وطا
وظا ونون مثل بل تؤثرون وبل زين وبل سولت وبل ضلوا وبل طبع
الله وظننتم وبل نحن وباء ساكنه نزد فا وميم اما نزد فا پنج موضع است اول
او يغلب فسوف دوم وان تعجب فعجب سيم وقال اذهب فمن چهارم فاذهب
فان لك پنجم ومن لم يتب فاولئك ونزد ميم در دو موضع اول يعذب

مِنْ یَشَاءُ دوم فَارْکَبْ مَعَنَا عاصم در کلمهٔ اخیر بهرد در روایت ادغام نموده چنانکه ذکر
شد وفاء ساکنه نزد با در کلمهٔ نَخْسِفْ بِهِمْ در سورهٔ سبا و زاء ساکنه نزد لام
نَاضِبَنِ لِحُکْمِ همه جا واقع شود و لام یفعل مجزوم نزد ذال مثل یَفْعَلْ ذَالِکَ
هر جا باشد و دال ساکنه نزد تا و آن در دو موضع است در سورهٔ آل عمران اول
وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا دوم وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ و ذال ساکنه نزد تا مثل
فَنَبَذْتُهَا در سورهٔ طه وَعُذْتُ در سورهٔ غافر و دخان و ثاء ساکنه نزد تا و ذال
لَبِثْتُ وَلَبِثْتُمْ و اورثتموها هر جا مذکور باشد و یلهث ذالک عاصم در کلمه
اخیر بهرد در روایت ادغام نموده چنانکه گفته و ذال ساکنه ملفوظی را نزد ذال
در سورهٔ مریم مثل کهیعص ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ فصل چهارم در بیان نون ساکن و
نون تنوین بدانکه نون ساکنه نون خفی را گویند نه متحرک بیا رنده در کتابت موجود
باشد مثل اَنْ وَلَنْ وَعَنْ و نون ساکن تنوین نون بیست ساکن که در کتابت مکتوب
نباشد و در حال تلفظ از دو فتحه و دو ضمه و دو کسره حاصل شود مثل خَبِیْرٌ
وَعَلِیْمٌ وَقَلِیْلٍ و این نون در حال وصل بهم میرسد نه در حال وقف و در
آخر کلمه میباشد نه در وسط و در اسم میباشد نه در فعل و حرف و هر گاه نون ساکن
و نون تنوین بحروف ایجا رسند محکوم بچهار حکم اند اظهار و ادغام و قلب
و اخفا اظهار ظاهر کردن است و مراد اینجا ظاهر گردانیدن نون ساکن و نون تنوین است

نزد حروف حلق

نزد حروف حلق و حروف حلقی ششی است ء ه ع ح غ خ نون ساکن در حالت
کلمه و دو کلمه و نون تنوین در دو کلمه چنانکه مثال گفته میشود مثال ا ینأون
وَمِنْ اِلٰهٍ و اِلٰهَةٍ اِلَّا اللّٰهُ مثال ه مِنْهُمْ وَمَنْ هَاجَرَ مِنْ جُرُفٍ هَارٍ
مثال ع اَنْعَمْتَ وَمِنْ عِلْمٍ وَسَوَاءٌ عَلَیْهِمْ مثال ح وَانْحَرْ مِنْ حَادَّ
اللّٰهَ وَعَلِیْمٌ حَکِیْمٌ مثال غ فَسَیُنْغِضُوْنَ وَمِنْ غِلٍّ مَاءٍ غَیْرِ اٰسِنٍ
مثال خ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَمِنْ خِزْیِ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ادغام پنهان کردن شئی در شئی
دیگر است و مقصود اینجا پنهان کردن نون ساکن و نون تنوین است در حروف
یرملون و حروف یرملون ششی است ی ر م ل و ن نون ساکن در دو کلمه
و نون تنوین در دو کلمه چنانکه مثال گفته میشود مثال ی مَنْ یَقُوْلُ وَلِقَوْمٍ
یُؤْمِنُوْنَ مثال ر مِنْ رَبِّکُمْ وَغَفُوْرٌ رَحِیْمٌ مثال م مِنْ مَالٍ وَصِرَاطٍ
مثال ل مِنْ لَدُنْهُ وَهُدًی لِلْمُتَّقِیْنَ مثال و مِنْ وَرَائِهِمْ وَجَنَّاتٍ
وَعُیُوْنٍ مثال ن مِنْ نَاصِرِیْنَ وَحِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ و ادغام نون ساکن و نون تنوین در این
حروف جهت قرب مخرج ایشان است بنسبت به حروف یرملون و ادغام بنوعی باید کرد که مدغم فیه تشدید
ظاهر شود و در لام و را بی غنه و در چهار دیگر با غنه و ادغام بی غنه در لام و را جهت شدت مخرج ایشان است
بنسبت لام و را و اظهار نون ساکن و نون تنوین نزد حروف حلق جهت بعد مخرج ایشان است بنسبت بحروف
حلق فایده بنا بر قاعدهٔ مذکوره هر گاه نون ساکن بواو و یا برسد ادغام باید کرد اما چهار موضع است که اظهار

با بدل نمود واو و یا در دو لفظ یکی صنوان و دیگری قنوان و یا نیز در دو کلمه یکی الدنیا و دیگری بنیان و اظهار در این چهار موضع بسبب آنست که اگر ادغام کند مشتبه بمضاعف میشود و وجه دیگر گفته اند و آن آنست که ادغام نون ساکن نسبت بحروف یرملون در جمیع مواضع در دو کلمه واقع شده الا این چهار موضع که جمع نون ساکن با واو و یا در یک کلمه جمع شده اند اظهار باید کرد زیرا که اگر ادغام کنند سه حرف علت در یک کلمه جمع شوند و اجتماع سه حرف علت در یک کلمه ثقیل است از این جهت در این چهار موضع اظهار کرده اند و ادغام نکرده اند

قلب بدل کردن است مراد این جا بدل کردن نون ساکن و نون تنوین بمیم است نزد با و آن میم در لفظ ظاهر میگردد و در کتابت مکتوب نیست نون ساکن در یک کلمه و در دو کلمه و نون تنوین در دو کلمه چنانکه مثال گفته میشود مثل انبئهم و من بعد و محیط بالکافرین و بدل کردن نون ساکن بمیم نزد با از برای آنست که میم موافق نون است در غنه و شارک باست در مخرج و بعضی از استادان گفته اند که چون نون و با در جای یکدیگر واقع شده اند و بعد ایشان نه بمرتبه ایست که اظهار شوند و قرب ایشان نه بحدیست که ادغام کرده اند از آنست که بدل بمیم کرده اند و در این هنگام که نون بدل بمیم کرد اخفاء با غنه باید نمود

اخفاء پوشانیدن است مقصد اینجا پوشانیدن نون ساکن و نون تنوین است نزد حروف اخفاء و حروف اخفاء اینجا پانزده است ت ث ج د ذ س ش ص ض ط ظ ف ق ک نون ساکن در یک کلمه و در دو کلمه و نون تنوین در دو کلمه گفته چنانکه مثال گفته میشود مثال ت انتم و من تاب و جنات تجری ث وانثی وان تبتم ومن ظلمات ثلاث ج ومن انجیناه ومن جاء فصبر جمیل مثال د اندادا ومن دابة وکاسا دهاقا مثال ذ لتنذر وذریة ویسرا ذلک مثال ز انزل ومن زکوة مبارکة زیتونة مثال س تنسون ومن سندس

وقوة

وقوة لاسند یدا مثال ش ان شاء ومن شاء وصبار شکور مثال ص ینصرون ومن صلصال وعملا صالحا مثال ض منضود ومن ضل وقوة ضعفا مثال ط انطقنا الله ومن طین وحیوة طیبة مثال ظ ینظرون ومن ظهیر ظلا ظلیلا مثال ف انفسکم ومن فضل وبیوتا فارهین مثال ق تنقذون ومن قول وبین قالوا مثال ک منکم ومن کان ورسول کریم و اخفاء نون ساکن و نون تنوین نزد این حروف پانزده گانه بمقدار قرب و بعد ایشان است بیک دیگر پس هرچه اقرب بود اخفا بود و اخفا در این مقام جهت آنست که نون ساکن را با این حروف نه چنان بعد مخرج است که اظهار شود و نه چنان قرب مخرج است که ادغام کرده شود پس میان اظهار و ادغام باشد و آن اخفا است و در حال اخفا غنه لازم باشد و هیچ یک از قراء ترک اخفا نکرده اند و مثال الف را جهت آن ذکر نکرد که الف همیشه ساکن و ما قبل مفتوح میباشد پس هرگاه نون ساکن مقارن او شود التقاء ساکنین شود و عبارت از حذف لازم آید

نکته گفته اند که هر حرف منون را دو حرکت از برای آن گذاشته اند تا یکی نشانه حرکت باشد و دیگری عوض نون ملفوظ و تنوین رفع و جر در حال وقف ساقط میکردند و نصب در حال وقف بدل بالف میشود

بدانکه نون مشدد مثل ان الله و الجنة و الناس و میم مشدد مثل عم و ممن لما هرجا واقع شوند غنه باید کرد

بدانکه میم ساکن هرگاه بحروف هجا رسد محکوم به سه حرف کرد اخفاء و ادغام و اظهار اخفاء نزد با مثل علیکم بما کانوا و ابنائهم باسمائهم ادغام نزد میم مثل هل علمتم ما فعلتم بیوتهم سقفا یدخلون علیهم من کل باب اظهار نزد باقی حروف اما نزد واو و فا اظهر است مثل علی قلوبهم وعلی سمعهم و اباؤهم فهم غافلون

وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ فصل پنجم در بیان احکام وقف بدانکه وقف در لغت
ایستادن و بریدن است و در اینجا سه مقصد است مقصد اول در بیان وجوه وقف بدانکه چون قاری را ممکن
نیست که قصه را به یک نفس تمام کند لابد اختیار وقف باید نمود جهت استراحت نفس و وصل ما بعد ابتدا الا و
و وقف منقسم به چهار قسم میگردد تام و کافی و حسن و قبیح وقف تام آنست که کلمه موقوف علیه را تعلق
بما بعد نباشد نه از روی لفظ نه از روی معنی مثل وقف بر مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ابتدا بإِيَّاكَ نَعْبُدُ
و وقف بر أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و ابتدا بإِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و تام از برای آن گویند که کلام تمام است
و مخاطب را انتظار نیست و این وقف بیشتر در آخر آیات میباشد پس در اینجا وقف توان کرد و ابتدا
بما بعد آن توان نمود و وقف کافی آنست که کلمه موقوف علیه را تعلق بما بعد باشد از روی معنی
نه از روی لفظ مثل وقف بر وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و ابتدا به وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْغَيْبِ و وقف بر مِنْ قَبْلِكَ و ابتدا به وَبِالْآخِرَةِ و کافی از برای آن گویند که وقف
در وی خوب است و مخاطب را کافی است و ابتدا بما بعد آن جایز است وقف حسن آنست
که کلمه موقوف علیه تعلق بما بعد داشته باشد از روی لفظ و از روی معنی مثل وقف بر
الحمد لله و ابتدا برب العالمین حسن از جهت آن گویند که معنی مفهوم است در نفس الامر و وقف
بروی حسن است اما ابتدا بما بعد آن بدون اعاده موقوف علیه حسن نیست مگر آنکه رأس آیه باشد
که در آن هنگام ابتدا بما بعد آن بدون اعاده موقوف علیه جایز است و لعله الدلیل روایت
که از ام سلمه رضی الله عنها واقع شده که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه بر سر آیه وقف

میکردند و بدون ا

میکردند و بدون اعاده موقوف علیه ابتدا بما بعد آن مینمودند پس در آیه که وقف
حسن باشد وقف میتوان کرد و بدون اعاده موقوف علیه ابتدا بما بعد آن میتوان نمود
وقف قبیح آنست که معنی مفهوم نباشد مثل وقف بر بسم از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
و وقف بر مَالِكِ از مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ و قبیح از جهت آن گویند که معنی مفهوم نگردد و فایده
از آن حاصل نشود بر این قسم وقف کردن جایز نیست مگر جهت انقطاع نفس و تبیین
وجهی از وجوه قرآنی در حال تعلیم و هر گاه باین نوع وقف کند ابتدا بما بعد آن نتوان
کرد بلکه اعاده موقوف علیه باید نمود و در قرآن عظیم و فرقان کریم هیچ جایز نیست که
وقف واجب باشد و هیچ موضعی نیست که وقف حرام باشد چنانکه در کتب این فن مذکور است
و آنچه علماء قرائت نوشته اند که بر بالای آن موضع وقف جایز نیست مراد آنست که هر گاه وقف کند و قصد
اعاده موقوف علیه ننماید بر این وجه وقف کردن جایز نیست نه آنکه مطلقا وقف نتوان
کرد بلکه هر گاه اعاده موقوف علیه نماید وقف میتوان نمود مقصد دوم در بیان وقف بر
آخر کلمه و کیفیت آن بدانکه وقف در کلام عرب وجوه متعدده است اما معمول نزد قراء
سه وجه است اسکان و اشمام و روم اسکان آنکه حرکت آخر کلمه موقوف علیه
ساکن کنند و این در حرکات ثلاث جایز است طول و توسط و قصر در وی جایز است اشمام عبارت است
از اشاره بضم لبها بحرکت موقوف علیه بعد از آنکه آنرا ساکن کرده باشند و این در
حرکت ضمه میباشد و پس طول و توسط و قصر نیز در او جایز است پس فرق میان اسکان و اشمام

بحرکت عضو میباشد زیرا که هرچه از طول و توسط و قصر که در وقف بالاسکان جایز است در وقف باشمام نیز جایز است
دوم عبارت است از تلفظ به بعضی از حرکت موقوف علیه و آنچه استادان این فن قرار داده اند آنست که چهار
دانگ حرکت است و باقی را نشنوی که دانگ و چون بعضی از حرکت است حکم وصل دارد و بعضی از قصر را و جایز
نباشد و این مخصوص کسره و جره و ضمه و رفع است پس در فتح و نصب نباشد و بعضی که در فتحه مشدد جایز داشته
اند اعتباری ندارد و این اقسام وقف که مذکور شد ابو عمرو مقرر نموده و رمزی از برای آن قرار نداده +
مقصد سیوم در بیان آداب وقف شیخ سجاوندی و رموزی که از برای آن تعیین نموده بدانکه قواعد وقف
نزد شیخ سجاوندی شش است لازم و مطلق و جایز و مجوز لوجه و مرخص لضروره و قد قیل و رموزی
که جهت وقف تعیین نموده نیز شش است م ط ج ز ص ق و اگرچه در این باب ذکر آن مناسب نبود زیرا که
در باب پنجم که در رموز سجاوندی مکتوب است به تفصیل و تطویل ذکر آن خواهد شد اما چون این فصل در بیان
وقف مذکور است از روی اختصار ذکر آن میکند م علامت وقف لازم است ط نشانه وقف مطلق است
ج رمز وقف جایز است ز علامت مجوز لوجه است ص نشانه وقف مرخص لضروره است ق علامت
وقف قد قیل است و بعضی از علماء قراءة دو حرف دیگر با این شش حرف رمز الحاق کرده اند یکی لا است
و دیگری ک لا رمز لا وقف است یعنی در این موضع وقف نباید کرد ک علامت وقف کذلک است
یعنی هر وقفی که سابقا مذکور شد این موضع نیز حکم آن دارد فایده گفته اند که قاری باید که اجتناب کند
از وقف کردن میان عامل و معمول و فعل و آنچه عمل کرده است از فاعل و مفعول و حال و ظرف و مصدر
و میان شرط و جزا و میان امر و جواب امر و میان مبتدا و خبر و میان صله و موصول و میان صفت و موصوف
و میان

و میان بدل و مبدل منه و میان عطف و معطوف و میان مؤکد و مؤکد و میان مضاف و مضاف الیه
و میان مستثنی و مستثنی منه و میان کان و ان و اخوات ایشان و اسمهای ایشان و میان قسم
و جواب قسم و میان حرف و مدخول آن نکته گفته اند فرق چه باشد میان کلمه که لا نوشته باشند و میان کلمه که
چیزی مکتوب نباشد وجه گفته اند که در کلمه که لا مکتوب باشد هیچ وجه وقف نتوان کرد زیرا که لا در اکثر مواضع
میان مبتدا و خبر نوشته شده مثل وقف به الَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا لا و ابتدا از أُولَٰئِكَ و بعضی میان مستثنی
و مستثنی منه نوشته میشود مثل وقف بر فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ و ابتدا از کلمه الا ابلیس علی هذا
القیاس و در کلمه که چیزی مکتوب نباشد در حالت ضرورة وقف توان کرد اما اعاده موقوف علیه باید نمود و
رؤوس آیات از این قاعده مستثنی است زیرا بنا بر حدیثی که ام سلمه رضی الله عنها منقول است که حضرت پیغمبر ص
بر سر هر آیه وقف میکردند و بدون اعاده موقوف علیه ابتدا بما بعد آن مینمودند پس بنا بر آن حدیث بر سر
آیات هر چند لا نوشته بوده باشد وقف توان کرد بدانکه شش رمز دیگر است که متاخرین جهت وقف قرار داده اند
و آن اینست قف قلا صل صلی س و قفه قف علامت قف من هذه المواضع است و در بعضی مصاحف
قفه مینویسند و در آخر او هاء تانیث الحاق میکنند هر دو یک معنی است یعنی در این موضع وقف کن قلا نشانه
قیل لا وقف است یعنی در این موضع بعضی بر وقف قایل اند و بعضی بر آنند که وقف نباید کرد صل رمز قد یوصل است
یعنی الوصل اولی من الوقف است و در مقابل وقف واقع شده زیرا که وقف امر است و وصل نیز امر است صلی علامت الوقف
اولی من الوصل است و اگرچه معنی صل و صلی بیکدیگر نزدیک است و هر دو بمعنی وصل کردن است و در بعضی از
کتب معتبره قراءة مکتوب است صل علامت الوصل اولی من الوقف و صلی علامت الوقف اولی من الوصل ذ در بعضی

* کتب مذکور است که صلی امر الت بر گذشتن و صلی نیز امر است بر گذشتن اما بعضی میان صل و صلی
فرق بدین طریقه گفته اند که صل بعضی قد توصل و صلی بعضی وصل اولی س ق قفه بالواو هر دو نشانه سکته الله
و بعضی علامت سکته را سین مینویسند و بعضی علامت سکته را قفه بغیر واو مینویسند و بعضی لفظ سکته را سین
و کاف نویسند و نادرا باین صورت سکته درست مینویسند و بعضی از علماء قراءة ٥ مدور را بجهت علامت آیه
لاحق باین شش رمز کرده اند که اختتام آیه سابق و ابتداء آیه لاحق باین ٥ مدور معلوم گردد اگر در آیه یکی
ازاین رموز سابق که م و ط است و رموز لاحق که قف و قلا است نوشته شده و گاه است که در یک موضع دو رمز
مینویسند براین وجه ج صل ذ صل ص صل ق صل صلا و بر صلی نیز رمز اضافه میکنند ج صلی ذ صلی ص صلی
ق صلی بدانکه شش رمز دیگر است که جمعی از علماء قراءة جهت بعضی از فواید ضبط کرده اند و در مصاحف مینویسند
ه ی خب عب لب تب ه نشانه پنج آیه است ی علامت ده آیه است پس هرگاه کوفی و بصری در عدد پنج آیه
و ده آیه متفق باشند همان ه ی مینویسند و اگر اختلاف باشد در میان جهت کوفی از برای پنج آیه ه و از برای ده آیه ی
مینویسند و جهت بصری از برای پنج آیه خب و از برای ده آیه عب مینویسند و در بعضی از کتب قراءة مسطور است
که هرگاه میان کوفی و بصری در عدد آیه خلاف باشد جهت کوفی از برای پنج آیه حک را مینویسند و بهتر آنست که جهت
امتیاز میان ایشان حک و عک نویسند لب و تب هر علامت ابتداء اند پس هر موضع که میان کوفی و بصری در آیه
خلاف باشد علامت کوفی لب نویسند و علامت بصری تب نویسند و گاه باشد که علامت پنج آیه خ و خمس نویسند
و علامت ده ع و عشر نویسند اما آنچه در این متاخرین است ه ی در متن قران مینویسند ج و خمس را از اینها
در لفظ هر کدام خواهند یکی بر حاشیه قران مینویسند ع و عشر از این دو لفظ هر کدام اختیار کنند یکی بر حواشی

مصاحف

مصاحف مینویسند و این وجه حسن است و در آیه مختلف فیه هر طایفه را علامت علیحده است علامت کوفی لب
و علامت بصری تب چنانچه مذکور شد و علامت شامی ش و علامت دمشقی مشق و علامت حمصیان
حم و علامت مکی مک و علامت مدنی مد و در بعضی از کتب قراءة مذکور است که مراد از حمصیان خالد
ابن سعدان و مطلب از حجازیان نافع و ابن کثیر است زیرا که مکه و مدینه را حجاز میگویند و مقصود از عراقیین
ابو عمرو و حمزه و عاصم و کسائی است زیرا که بصره و کوفه را عراق مینامند و ابن شریح و سوده و ابو الحسن و کثیر
و ابن عبد الله و اسمعیل ابن عباس است و مقصود از مدنی الاول شیبة بن نصاح است و مدنی الاخیر ابو جعفر
تتمه بدانکه آنچه لازم بود که هر باب را در آن باب مکتوب است و در این باب چنین باید و سوره بقره
سبعه ذکر شده لازم شد که اسماء قراء سبعه و راویان ایشان را باهم در رمز صغیر و کبیر و متوسط بیان کنند +
اسماء قراء نافع مدنی ابن کثیر از مکه ابو عمرو از بصره ابن عامر از شام پس عاصم و حمزه و کسائی کوفی اسماء راویان
قالون و ورش قنبل و بزی دوری و سوسی و هشام و ابن ذکوان شعبه و حفص خلف و خلاد ابو الحارث
و دوری و اما بلد ایشان بر این وجه توضیح می یابد نافع مدنی و شاگردان ورش مصری و شاگردان قالون
مدنی ابن کثیر مکی و شاگردان بزی مکی و شاگردان و قنبل مکی و شاگردان ابو عمرو بصری و شاگردان دوری
بغدادی و سوسی ابن عامر شامی و شاگردان هشام دمشقی و ابن ذکوان دمشقی عاصم کوفی و شاگردان
ابوبکر کوفی و حفص کوفی و حمزه کوفی و شاگردان خلف و خلاد کوفی کسائی کوفی و شاگردان ابو الحارث
بغدادی و دوری و اسماء السابق بترتیب که مذکور شد و هر راوی از ایشان شاگردان یکی استاد اند
چنانکه از رمز صغیر نیز مفهوم میگردد رمز صغیر ایشان ا علامت نافع ب نشانه قالون ج رمز ورش

دهن و علامت ابن کثیر ه نشانه بزی ذ رمز قنبل حطی ح علامت ابو عمرو ط نشانه دوری
ی رمز سوسی کلمن ک علامت ابن عامر ل نشانه هشام م رمز ابن ذکوان نصع ن علامت عاصم ص نشانه
شعبه ع رمز حفص فضق ف علامت حمزه ض نشانه خلف ق رمز خلاد رست ر علامت کسائی س نشانه
ابوالحارث ت رمز دوری رمز کبه صحبه علامت شعبه و حمزه و کسائی است صحاب نشانه حفص و حمزه
و کسائی است عم رمز نافع و ابن عامر است سما علامت نافع و ابن کثیر و ابو عمرو است حق نشانه ابن کثیر
و ابو عمرو است نفر علامت ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر است حرمی نشانه نافع و ابن کثیر است و لفظ
حرمی بکسر حا و سکون را و کسر میم و یاء مشدده منسوب است و از برای آن این لفظ را بر این دو استاد داده
که یکی از حرم مدینه و دیگری از حرم مکه است حصن علامت نافع و عاصم و حمزه و کسائی است و این هشت کلمه
علامت اسمست بواسطه آنکه حرف بین ها و فا میکرد و این کلمات ثمانیه گاه باشد که بجز مستعمل شوند و گاه باشد که جمع شوند
با رمز حرفی پس هرگاه جمع شوند ترتیب شرط نیست گاهی کلمه مقدم میشود بر حرف و گاهی حرف مقدم میشود بر کلمه
رمز متروکات ثا مثلثه علامت کوفیان است که عاصم و حمزه و کسائی است خ خا معجمه نشانه قاریست
بغیر از نافع ذ ذال معجمه علامت ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی است ظ ظا معجمه علامت ابن کثیر و عاصم و حمزه و
و کسائی است غ معجمه نشانه ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی است ش معجمه علامت حمزه و کسائی است و بخواطر فاطر رسید
که اسمای قراء هفتگانه و دو راوی ایشان را که مشهور به قراءات عشره است نیز ذکر کند تا شاید دانستن اسمای ایشان
جهت فهمیدن خواص قرآن که بقراءة عشره ساخته شده باشد در بعضی اوقات ظهور شود در اسما استادان
و شاگردان و رمز اسمای ایشان بر این وجه است که مذکور میگردد استاد قراء ابوالجعفر المدنی رمز او

ث ثا مثلثه

ث ثا مثلثه است شاگردان او ابن وردان رمز او خ خا معجمه است ابن جماز رمز او ذ ذال معجمه است
ع یعقوب البصری رمز او ظ ظا معجمه است روح رمز او ش شین معجمه است سهل خلف الکوفی رمز او واو است
شاگردان اسحق الحنبلی و دیگری ادریس از برای ایشان رمز معین قرار داده نشده و هرگاه که خواهند که روایت
ایشان منذکر شود را بخصوص بروایت مصاحف مینویسند و گاه است که واو رمز استاد است از برای
این دو راوی نیز واو مینویسند اما بهتر آنست که از برای استاد رمز واو نوشته شود و دو شاگرد او را
باسم بنویسند ابیات کلمات قرآن هفتاد و هفت هزار و دویست و هفتاد و هفت کلمه است و جمله حروف قرآن
سیصد و بیست و شش هزار و صد و پانزده حرف است و بیان عدد کلمات و حروف از برای آن کرد تا تالیان
و قاریان ملک علام بدانند که چه ثواب و اجر از برای ایشان مقرر است تا در خواندن کلام الله تقصیر نکنند
و مداومت بدان نمایند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که قاری قرآن با جلال بتلاوت
منتقل شود حضرت اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین بعد هر حرفی از حروف قرآن در زبان هر جنسی از اجناس
مرغان ثنا کنند تا از برای خواننده قرآن استغفار کنند و آمرزش خواهند تا روز قیامت خاتمه در بیان
لحن بدانکه لحن در لغت خطا در قراءت است در اصطلاح علما این فن لحن بر دو قسم است جلی و خفی لحن جلی
آنست که در کلمات قرآن یا در اعراب تغییری واقع شود و این همه کس را معلوم گردد خواه قاری و خواه غیر
قاری لحن خفی آنست که حرف از مخرج خود بکمال ادا نشود تا خللی در صفات بهم رسد یا مد زیاده و کم شود
یا تخفیف در تشدید یا تکرار در را بهم رسد و این همه کس را معلوم نگردد الا استاد کامل را یا کسی که قراءة
از استاد قراء گرفته باشد پس احتیاط تمام در قراءت و تلاوت باید کرد تا ثواب یابد والله الهادی الی الصواب

لله الحمد که اختتام این دو باب که از کتاب ارشاد القاری است در حین مجاورت عتبات عالیات

بید اضعف خلق بهترا مقدم علما وفقراء المحتاج الی عفو الباری ابن ابراهیم مصطفی القاری

مؤلف این کتاب واقع گردید و بعض از آن در نجف اشرف و پاره از آن در کربلای معلی نوشته شد و استدعا

والتماس این فقیر حقیر از ناظرین للتفقیر از علمای قدس طینت و فقرای ملکی صفت آنست که اگر سهوی در

الفاظ در غلط در قواعد واقع شده باشد از در مرحمت و شفقت بدیل عفو کنند و بقدر وسع در

اصلاح آن کوشند و اجر از حضرت واهب العطایا بمضمون آیه کریمه اِنَّ اللّهَ لا یُضیعُ اَجرَ المحسنین

یابند اَللّهُمَّ احشُرنا و اِیّاهُم مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ تمت تمام شد

بیا کار نوشتم خط کر ایام یاد بهانه عزیزان کنند از ما یاد خط بر ورق بهر یاد صد سال بجا ماند نویسنده در خاک بود

بلوح الحافظ فی قرطاس ابدا بتاریخ غره شهر رجب المرجب تمام شد سنه ۱۲۷۳ دکا بته میم فی التراب

چه زنیاز بود لت الید لم ربر ار د به اید فرزند خدا آید نا نجیب از گذشته احوال گردد نجیب از دوارکی عطار میگردد طبیب

[illegible]

اگر بدر نامش بتاریخ بهشت

از بیر او بربست جان نیز

چه پایی میلغت نو سردار عالم که گر میرزی ربیع الرود عاقل که وه بهتر بود از زخم شمشیر که از زبان فرزند ما به شود شمشیر

بازبینی شد
۱۳۷۱هـ

بسم الله الرحمن الرحيم في التوحيد عن محمد بن حمران عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة واخلاصه ان يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله عز وجل

وفيه ايضا باسناده الى زيد بن ارقم عن النبي صلى الله عليه وآله قال من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة واخلاصه ان يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله عز وجل وفيه عن رسول الله

من مات وهو يعلم ان الله حق دخل الجنة وفي التوحيد حدثنا موسى بن اسمعيل ابن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام ... شيء وما بين

[illegible]

الاول قبل كل اول [illegible] بعد كل [illegible]

[illegible]

والحكمة [illegible] الذي في السماء [illegible]

[illegible]

ان امير المؤمنين عليه السلام [illegible]

[illegible]

٢١

[illegible]

علی المخلوقین لما لم یشبه علیه ضروب اللغات ... فی الظلمات ... الطیر ...

سمیع لکل مسموع ... یسمع ... لا یمثل ... الذی ... فقلت ... الذی ... لکان ...

مسئلة ... البصیر ... ما سمعت ابی یقول لو کان ... العامل ... آدم الا انه ...

یکون قال ویکان ... قال ... یقول اهل النار ... عمل صالحا ... الذی ... بعض ...

ولعلا بعضهم علی بعض قال ... یکون ... قال ... ابی جعفر علیه السلام ... خلقه فان بعضهم ...

الذی لم یکن ان لو کان کیف کان یکون ... علماء اهل الشام الی ابی جعفر علیه السلام فقال ... اول ما خلق الله عز وجل ... الانقطاع ...

الحفظ وفی التوحید باسناده الی جابر الجعفی ... فقال ... قبل ... فقال ... فقال ان الله ...

کل صنف عن امر الله ... فقال ابو جعفر علیه السلام ... کان ... وکان ... خلق ... القرآن فقال ...

علیه السلام ما قالوا شیئا ... ان الله ... فقال خلق ... صلی الله علیه وآله السبعة ایام ... فی ستة ایام ...

جمیع الاشیاء منه وهو الماء فقال السائل ... علیه السلام فی خطبة خطبها بعد موت النبی صلی الله علیه وآله ... الذی ...

منه وهو الماء وفی التوحید قال امیر المؤمنین علیه السلام ... فی ذاته ... التوحید باسناده الی الفضل ... تبارک وتعالی الذی ...

یتحول ... الذی لم ... فی ذاته ... اعلم ان الله تبارک وتعالی ... لا ... ولم ...

وهی معلومة علی غیره ان قیل کان ... الوجود ... ما ذکره الله ... فی کتابه ... الذی لا ... علیه ...

فقلت له یا ابن رسول الله علمنی التوحید فقال یا ابا احمد لا تتجاوز فی التوحید ما ذکره الله ... الذی لا یموت والقادر الذی لا یعجز والقاهر الذی لا یغلب والحلیم الذی لا یعجل ... لا تقدره العقول ولا تقع علیه الاوهام ...

یتخذ صاحبة ولا ولدا ولا شریکا وانه الحی الذی لا یموت ... والعدل الذی لا یجور والجواد الذی لا یبخل ... ولا تأخذه ... العظیم ...

لا یزول والغنی الذی لا یفتقر والعزیز الذی لا یذل والعالم الذی لا یجهل ... لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر ... التوحید ... قال ...

ولا یحویه مکان ولا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر ... صفات المخلوقین ... یا ابا القاسم ... تبارک وتعالی

ولا اکثر الا هو ... هو الاول الذی لا شیء قبله والآخر الذی لا شیء بعده ... فقلت ... ان الله تبارک وتعالی ...

الخبر وقال دخلت علی سیدی علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فلما بصر بی قال لی مرحبا بک یا ابا القاسم ... فقلت ... ان الله عز وجل ... لیس بجسم ولا صورة

فقلت له یا ابن رسول الله انی ارید ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثبت علیه حتی القی الله عز وجل فقال هات یا ابا القاسم ... حد الابطال وحد التشبیه وانه لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام ومصور الصور ...

وحده لیس کمثله شیء خارج عن الحدین ...

کل شیء ... مالکه ... الحسن ...

محمد ... فقال ... الامام والخلیفة ... الحسن بن علی ... الحسن بن علی ... الی ...

یوم القیامة ... اول ... الامام ... علیه السلام ... الحسن ... علی ... فقال ... صلوات الله علیه ...

علی بن ابی طالب علیه السلام ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ...

ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت یا مولای ... فقال ...

بالخلف من بعده قال فقلت وکیف ذاک یا مولای قال لانه لا یری شخصه ولا یحل ذکره باسمه ...

فلما جوره قال فقلت اقررت ... ان ... الصلوة ... والزکوة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهی عن المنکر ...

وان الله یبعث من فی القبور وان الفرائض الواجبة بعد الولایة ... والبراءة ... علیه السلام ... ثم قال ...

الا ... القاسم هذا والله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ...

عن صفات خلقه ... قال ... الحسین علیه السلام ... والصمد الذی ...

وحدثنی ابی زین العابدین ... الصمد الذی ... قد انتهی سؤدده والصمد الذی لا یزول ... الباقر علیه السلام ...

الصمد الذی لا جوف له والصمد الذی ... الغنی عن غیره ... قال ... الحسین بن علی علیهما السلام ...

والصمد الذی لا شریک له ... الصمد القائم بنفسه ... علی بن ابی طالب علیه السلام ... العالم ...

ولا شرب والصمد الذی ... قال زید بن علی ...

کان محمد بن الحنفیة رضی الله عنه یقول الصمد القائم بنفسه الغنی عن غیره ... ابیه الباقر عن ابیه علیه السلام ...

لیس ... قال وهب بن وهب القرشی ... ابیه ... القرآن ... وقد ... فقال ...

القرشی وحدثنی الصادق علیه السلام ... بسم الله الرحمن الرحیم ... والله ... اللطیف ...

علیه ... من ... کشف ... الولد ... والله ... والطیف ...

... الخبیر ...

[illegible]